غلامحسین حجتی نیا

رساله آداب السلوک

(قسمت اوّل)

چکیده:

سیّد عبدالله بن محمدرضا حسینی مشتهربه شبّر از اعاظم عالمان و متکلّمان پرکار و صاحب آثار بسیار در قرن ۱۲-۱۳ هجری است. شرح حال نویسان از وی چنین یاد کردند: فاضل محدّث فقیه خبیر متتبّع نبیل، دارای خصال حمیده و اوصاف پسندیده، در سرعت و جودت تألیف بی‌نظیر و در زمان خود معروف به‌مجلسی ثانی، صاحب تألیفات فراوان در تفسیر و حدیث و فقه و عقاید و اخلاق.

رساله‌ای که اکنون در صدد معرّفی و نشر آن هستیم چنین می‌نماید که خلاصه و پیراسته شده‌ای باشد از بعضی آثار وی در باب معارف و اخلاق و آداب و وظایف سالک إلی الله با استناد به‌آیات و روایات اهل بیت علیهم‌السلام، تحت عناوین «فصلٌ» و «وصلٌ». در رساله نام مؤلف نیامده و در میان تألیفات وی هم ذکری از این اثر نشده، لیکن به‌قرینهٔ ارجاع برخی مطالب به‌دیگر آثارش، مؤلّف شناخته می‌شود.

رساله با مقدمه کوتاه مصنّف شروع شده وی ابتدا اشاره‌ای به‌سبب تألیف آن کرده است. در فصلهای آغازین به‌بیان ادلّه اثبات وجود خدای متعال و ذکر دلائل کُونیه بر وجود حق تعالی و ترغیب به‌تفکر و تأمّل در آیات الهی و صفات سلبیه و مطالب دیگری مناسب با مقام، پرداخته است.

مقدمه

مصنّف فصلی را به‌بحث پیرامون اصل معاد و احوال عالم برزخ و مباحث اطراف آن اختصاص داده است و فصل بعدی را به‌باب انکار «ما عُلم ثبوته فی‌الدین». و طی چندین فصل به‌ترتیب به‌اقسام فرایض و نوافل اشارهٔ کوتاهی کرده و تفصیل آنها را به کتابهای «انیس‌الذاکرین» و «نزهة‌العابدین» و «روضة‌العارفین» که از تألیفات خود اوست، حواله کرده

است . این ارجاع به کتابهای مذکور دلیل است بر این که این اثر از اوست . سپس به‌بیان طاعات و معاصی جوارحی و جوانحی و ذکر پاره‌ای از مکروهات پرداخته و می‌نویسد : «فبترك‌المعاصی تنال‌النجاة و بترك‌المکروه یحصل‌الفوز بالدرجات» . در پایان به‌ذکر منازل سلوك و التزام سالك به‌آن اشاره کرده و سپس به‌تفصیل در اخلاق و سیر الی‌اللّه و اسرار بعضی از اعمال و آداب پرداخته و متذکر می‌شود : «اقرب‌الطرق إلی‌اللّه بعدالعقائدالحقّة ، المواظبة علی‌الفرائض والنوافل‌الظاهرة و الباطنة» .

رساله در دو قسمت تنظیم شده است بخش اول چنان که اشاره شد مشتمل است بر فواید اخلاقی و سلوکی که اینک تقدیم خوانندگان محترم می‌شود و بخش دوم که مشتمل بر مباحث فقهی و آداب است در شمارهٔ آینده تقدیم می‌گردد .

رساله حاضر که تك نسخه است با این مشخصات در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود : خط نسخ مختلف‌السطر ، تحریر سال ۱۲۴۰ ق[۲] . به‌شمارهٔ ۶۰۳ که برای اولین‌بار چاپ می‌شود . در خاتمه از مساعدت مدیر مسئول محترم نشریه جناب استاد دکتر فاضل دام عزه صمیمانه تشکّر می‌کنم .

یادداشتها

۱ـ در بارهٔ آگاهی از شرح حال و آثار مصنّف نگاه کنید به‌این آثار : **روضات‌الجنات** ۴۶۱/۴ ، **ریحانة‌الادب** ۲۹۶/۲ ، **فوائدالرضویة** ص ۲۵۰ ـ **معجم‌الموءلفین** ۱۱۸/۶ ، **مؤلفین کتب چاپی** ۹۶۳/۳ ، مقدمه **حقّ‌الیقین** .

۲ـ نام رساله در فهرست آستان قدس رضوی جلد ششم صفحهٔ ۳۶۷ به‌نام «آداب‌السلوك» یاد شده ، لکن در فهرست الفبایی به‌نام رساله «سلوك إلی‌اللّه» یاد شده و ما نام اوّل را برای رساله انتخاب نمودیم .

رساله آداب‌السلوک
السیّد عبدالله شبّر
(۱۱۸۸هـ ـ ۱۲۴۲هـ)

مقدمة‌المصنّف

الحمدالله ربّ‌العالمین ، والصّلاة علی محمد وآله‌الطّاهرین . امّا بعد فقد حثّنی بعض‌العارفین‌المحصّلین من‌الأخیارالمقدّسینَ مرّةً بعد اُخری و کرّةً بعداولی ، علی بیان طریق‌السّلوک الی اللّه ـ تعالی ـ الذّی یحصل به‌النّجاة فی‌الآخرة والاولی و یتوصّل به إلی رضوان‌اللّه تعالی و ثوابه والتخلّص من نقمته و عقابه ممّا أدین اللّه تعالی به وانّ غالب‌النّاس غیر خارجین عن صنفین : صنف زعموا انّ‌السّلوک منحصر فی‌الرّیاضات الّتی اخترعوها و الأذکار الّتی ابتدعوها و زعموا انّه یحصل لهم بذلک‌الکشف والیقین مع‌الإعراض عن شریعة خاتم‌الانبیاء والمرسلین و جهلهم بما یجب علیهم و یحرم .

و صنف زعموا انّ‌الطریق إلی اللّه منحصر فی أداء جملة من‌الأعمال‌الظاهرة و ان لم تکن لها حقائق و انّ مجرد صورالأعمال توصل إلی رضا ذی‌الجلال مع‌الاتّصاف بالأخلاق‌السیّئة والصفات‌الذمیمة‌المهلکة من‌الحسد والریاء والعجب والکبر و الحقد والتجبّر و نحوها و ان دین‌اللّه لاینال الاّ بالقیل والقال والنزاع والجدال مع انهماکهم فی آفات اللسان والقلب . و ها أنا ذاکر لک ما یحصل به‌النجاة فی‌الدّنیا والدّین و یوصل إلی رضوان ربّ‌العالمین فی فصول و جیزة باللّه أستعین انّه خیر موفّق و معین .

فصل [۱]

اعلم انّ‌الحق‌الحقیق بالاتّباع والتصدیق انّ وجودالصّانع و توحیده امر فطریّ ، قد فطراللّه‌العقول علیه کما تظافرت به‌الآیات و تواترت به‌الروایات . «فطرةاللّه‌الّتی فطرالناس علیها»[1] ففی جملة من‌الرّوایات «فطرهم علی‌التوحید»[2] و فی‌النّبوی‌المشهور بین‌الفریقین

۱ـ الروم / ۳۰.

«کلّ مولود یولد علی‌الفطرة إلاّ أبواه یهودانه و ینصّرانه و یمجّسانه»[۳] علی انّ اللّه ـ تعالی ـ قد أرشدالنّاس إلی طریق‌العلم بوجوده و صفاته بالتدبّر فی‌مخلوقاته قال ـ تعالی ـ «انّ فی خلق‌السموات و الأرض و اختلاف‌اللیل والنهار لأیات لأولی‌الألباب»[۴] و بالجملة فوجوده ـ تعالی ـ أجل من ان یحتاج إلی بیان و أوضح من أن یتوقّف علی دلیل و برهان و «انّ‌العیان یغنی عن‌البیان» و «الوجدان یکفی عن‌البرهان» «البعرة تدلّ علی‌البعیر» و «الأثر یدلّ علی‌المسیر» و «الروثة تدلّ علی‌الحمیر». أفسماءذات أبراج و أرض ذات فجاج لایدلاّن علی‌اللّطیف‌الخبیر ؟ بل اذا تأمّل‌الأنسان نفسه کیف أودع فی‌الأصلاب بعد أن خلق من تراب وصار نطفة فی‌الرّحم ثمّ جنیناً حیث لاتراه عین و لاتناله ید مع‌اشتماله علی جمیع ما فیه قوامه و صلاحه من‌الأحشاء والجوارح و سائرالأعضاء و هو محجوب فی‌ظلمات ثلاث : ظلمةالبطن و ظلمةالرحم والمشیمة ولا حیلة له ولا لغیره فی طلب غذائه و رفع أذاه فیجری إلیه من دم‌الحیض ما یکون له غذاء فلایزال غذاؤه حتّی إذا کمل خلقه واستحکم بدنه و قوی جلده علی مباشرةالهواء و بصره علی ملاقاةالضیاء هاج‌الطلق بأمّه فازعجه اشدّ ازعاج حتّی یولد فاذا ولد صرف ذلک‌الذّی کان یغذوه فی‌الرحم إلی ثدی أمّه و انقلب طعمه ولونه إلی ضرب آخر من‌الغذاء فاذا جاع حرّک شفتیه و ألهم‌التقام ثدی أمّه‌الذّی خلق علی ذلک‌النمط العجیب والطرزالغریب و جعل ینضح کلّما مصّه ولوجری لاختنق‌الصبّی و جعل متعدّدا لیکون واحدا طعاماً والآخر شرابا فلایزال یتغذّی باللبن مادام رطب‌البدن رقیق الأمعاء لیّن الأعضاء حتّی إذا قوی و احتاج إلی غذاء فیه صلابة طلعت له‌الطواحین من‌الأنسان والأضراس لیمضغ بهاالطعام فیلین علیه و یسهّل له إساغته ، فلایزال کذلک حتّی یدرک .

و تامّل فی کیفیّةالتّدبیر و اعضاءالبدن و تدبیرها لأمور فالیدان للعلاج والرجلان للسعی و العینان للاهتداء والفم للاغتذاء واللسان للتّکلم والحنجرة لتقطیع‌الصوت و تحصیل‌الحروف والمعدة للهضم والکبد للتخلیص والمنافذ لتنفیذ‌الفضول والأوعیة لحملها والفرج لأقامةالنسل .

و تدّبر فی خلق‌الحیوانات علی ما فیه صلاحها دون‌الأنسان لأنّ الأنسان لما قدروا أن

---

۲ ـ رک : اصول کافی ۳/ ۲۱

۳ ـ صحیح بخاری ، کتاب‌الجنائز ، ابواب ۸۰ و ۹۳ .

۴ ـ آل عمران / ۱۹۰

یکونوا ذوی ذهن و فطنة و علاج للصنائع من البناء والتجارة والنساجة والخیاطة و نحوها خلقت لهم اکف کبار ذوات أصابع غلاظ لیتمکنوا من القبض علی الأشیاء و سائر الصناعات وانظر إلی اختلاف الحیوانات فی الخلقة حیث أنّ اکلات اللحم من الحیوان لها اکّف مناسبة لذلک و أسنان حَداد و أعین بعضها بسلاح و أدوات تصلح للّصید و کذلک تجد سباع الطیور ذوات مناقیر و مخالیب مهیاة لقطعها فلم تکف الوحوش ذوات مخالب لاستغنائها عنها و لم تکن السّباع ذوات أظلاف لئلاّ یمتنع عمّا تحتاج الیه من الصید والتعّیش.

وانظر الی قوائم الحیوان کیف جعلت أزواجاً لیتهیّأ للمشی و لوکانت افرادا لم تصلح لذلک فذوالقائمتین ینقل واحدة و یعتمد علی الأخری و ذوالأربع ینقل اثنتین و یعتمد علی اثنتین من خلاف بأن ینقل الیمنی من مقادیمه مع الیسری من مآخیره و یثبت الاخرین لیثبت علی الأرض، ولو نقل القائمتین من أحدجانبیه و أعتمد علی الباقیتین من الجانب الآخر لما ثبت. و تأمّل فی حکمة اللّه کیف أذلّ الحمار للطحن والحمولة و هو یری الفرس منعما و البعیر لا یطیقه عدّة رجال لو استعصی کیف ینقاد للصبّی والثّور القویّ کیف ینقاد لأضعف النّاس للحرث والسّقی والقطیع مِن الغنم کیف یذلّ للراعی ولا یتفّرق وکذا جمیع الأصناف المسخّرة للإنسان. و تفکّر فی الّدابة کیف جعلت عینیها شاخصتین أمامها لتبصر ما بین یدیها لئلاّ تصدم حائطاً او تتردّیٰ فی حفیرة و شقّ فمها من الأسفل لیسهل تناولها بلا ید و أعتبر بما فی ذنبها من المنافع العظیمة ففیه ستر دبرها و حیائها معا و تذبّ به الذباب المؤذی لها و فی تحریکه و تقلیبه راحة لها و فیه استعانة لاستخراجها من الوحل ثّم تفکّر فی ظهرها کیف جعل مسطّحا علی قوائم أربع لیتمکّن من رکوبها و جعل حیاها بارزا من ورائها لیتمکّن الفحل من ضربها و کیف کسیت البهائم هذه الکسوة من الشعر والوبر و الصوف لیقیها من الحّر و البرد، و فی الأظلاف والحوافر و الأخفاف لتقیها من الحفا إذ کان لا أیدی لها و لا اکّف و لا أصابع مهیّآة للغزل والنسج فجعلت کسوتهم فی خلقتهم باقیة علیهم ما بقوا. و تفکّروا فی خلقة عجیبة جعلت فی البهائم فانهّم یوارون أنفسهم إذا ماتوا کما یواری النّاس موتاهم و إلاّ فأین هذه الوحوش والسباع و غیرها لا یری منها شیء و لیست قلیلة فتخفی لقلّتها بل لو قیل انهّا اکثر من النّاس لصدق القائل، و لا تری منها میتا الاّ الواحد بعد الواحد یصیده صائد و یفترسه سبع فانهّم إذا أحسّوا بالموت کمنوا فی مواضع خفیة فیموتون فیها، و لولا ذلک لامتلأت الصحاری من

أمواتهم حتّی تفسد رائحةالهواء و تحدث الأمراض والوباء. و تأمّل وجه الذرّة الحقيرة الصغيرة لا تجدفيه نقصاً عمّا فيه صلاحها و كذا جميع أعضائها و جوارحها و أحشائها على صغر جرمها. و تأمّل فی النمّل و اهتدائها إلى أدخار قوتها بتدبير. و تفكّر فی جسم الطائر كيف خفّف و أقتصر به من القوائم الأربع على اثنتين و من الأصابع الخمس على أربع و من منفذين للزبل والبول على واحد يجمعهما، و خلق ذا جؤجؤ محدّد كالسفينة ليسهّل عليه خرق الهواء و كسی الريش ليداخله الهواء و لما عدم الأسنان أعين بفضل حرارة فی الجوف يستغنی بها عن المضغ، و جعل يبيض ولا يلد كيلا يثقل عن الطيران. و تفكّر[1] فی حوصلته حيث جعلت المخلاة المعلّقة أمامه ليوعی فيه ما أدرك من الطعم بسرعة ثمّ ينفذه إلى قانصته تدريجاً لضيق مسلكها و لوكان لا يلقط الحبة الثانية حتّی تصل الأولى إلى القانصة لطال عليه الأمر و فاته شیء كثير من منافعه.

و تفكّر فی النّحل و أجتماعه فی صنعة العسل و تهيئة البيوت المسدّسة و ماترى فی ذلك من دقائق الفطنة و عظم الغاية و منافعها. و تأمّل فی الجراد ما أضعفه فی خلقته و ما أقواه فانّه إذا أجتمع على بلد من البلدان لم يستطع أحد أن يحميه منه و لوكان أعظم الملوك.

و تفكّر فی خلقة السمك و مناسبة خلقه لمسكنة فخلق بلا قوائم لعدم احتياجه إليها إذ مسكنه الماء و خلق بلارية لأنه لا يستطيع أن يتنفّس فی الماء و جعلت له مكان القوائم أجنحة شداد يضرب بها فی الماء كما يضرب من فی السفينة بالمجاذيف و كسی جسمه قشورا متداخلة كالدّرع لتقيه من الآفات.

و تأمّل فی النبات و مافيه من ضروب المنافع فالثمار للغذاء و التبن للعلف والحطب للوقود و الخشب لمنافع كثيرة. و تأمّل فی نبات الحبوبات من العدس و الماش و الباقلا و نحوها حيث تخرج فی أوعية مثل الخرائط لتصونها من الآفات إلى أن تشتد و تستحكم كما قد تكون المشيمة على الجنين و اما البُر و ما أشبهه فانّه يخرج مدرجا فی قشور صلاب على رؤوسها مثال الأسنّة من السنبل لتمنع الطير منه. و تامّل الحكمة فی خلق الشجر و أصناف النباتات حيث كانت تحتاج إلى الغذاء الدائم كحاجة الحيوان و لم تكن لها أفواه ولا حركة لتناول الغذاء جعلت أصولها مركوزة فی الأرض لتنزع منها الغذاء فتؤدّيه إلى الأغصان و ما عليها من الورق

۱- اصل: فكّر

والثّمر ، فصارت الأرض كالأم المربيّة لها وأصولها كالأفواه تلتقم الأرض و تنزع منها الغذاء كما يرضع الطفل أمّه ، و مافيه من العروق المنتشرة فى الأرض الممتدة إلى كلّ جانب لتمسكه و تقيمه و لولا ذلك كيف كان يثبت هذا النخل الطوال فى الريح العاصف .

و تأمّل فى خلق ورق الأشجار و فى العروق المبثوثة فيها ، منها دقاق و منها غلاظ و منها دقاق تتخلل الورقة لتسقيها بمنزلة العروق فى بدن الأنسان . فاذا تدّبرت و تفكّرت فى هذه الأمور تيقّنت وجود الصانع و توحيده و علمه و حكمته و قدرته و سائر صفاته و استغنيت عمّا ذكره الحكماء والمتكلّمون والأشراقيون و المشّاؤون . فوا عجباً كيف يعصى الأله و كيف يجحده الجاحد .

و فى كلّ شي له آية تدّل على انّه واحد

«أفى اللّه شكّ فاطر السموات والأرض»[1] . على انّ العقل السليم يقطع بان هذا الصانع يجب أن يكون فى غاية الكمال بالنّظر الى كلّ كامل .

و يجب أيضاً أن تكون كمالاته كلّها موجودة بالفعل خارجة من القوّة ، و إلاّ لافتقر إلى مخرج لها من القوّة إلى الفعل لم تكن ذاتية و لأنه لوكان له كمال منتظر الخروج من القوّة إلى الفعل لكان ناقصاً و إذا وجب أن يكون كاملاً وجب أن يكون واحداً بالذّات والصّفات ، لأن غاية الكمال كمال فوق جميع الكمالات . و لاريب أنّ الواحد بالذات والصفّات أكمل من المماثل فى جميع الكمالات . و يجب ايضاً أن يكون عالماً قادراً مختاراً مريداً سميعاً بصيراً حيّاً لأن نقائها نقص و هو فى غاية الكمال و هذا المقدار كافٍ فى معرفة الصانع إذ لاسبيل للمخلوق إلى معرفة كنه الخالق «أنّى للتراب و ربّ الأرباب» . قال تعالى «ولا يحيطون بشىء من علمه»[2] «ولا يحيطون به علماً»[3] «وما قدروا اللّه حق قدره»[4] «سبحان من لا يعلم ما هو الاّ هو» و قال سيّد الانبياء «سبحانك ما عرفناك حقّ معرفتك»[5] و قال لا أصفك الاّ بما و صفت به نفسك «سبحان ربك ربّ العزّة عما يصفون.»[6]

فلا تلتفت الى من يزعم أنّه وصل الى كنه الحقيقة المقدّسة بل أحثّ التراب فى فيه فقد

۱ـ ابراهيم / ۱۰ ۲ـ البقره : ۲۵۵

۳ـ طه : ۱۱۰ ۴ـ انعام ۹۱/

۵ـ عوالى اللئالى ۱۳۲/۴ ۶ـ الصافات / ۱۸۰

ضلّ و غوی و کذب و ٱفترى فانالأمر أرفع و أظهر من أن یتلوث بخواطرالبشر و کلّما تصورّه‌العالم الراسخ فهو عن حرم‌الکبریاء بفراسخ ، وأقصى ما وصل إلیه‌الفکرالعمیق فهو غایة مبلغه من‌التدقیق . «فسبحان من حارت لطائف‌الأوهام فی بیداء کبریائه و عظمته ولم یجعل‌للخلق سبیلا إلى معرفته إلاّ بالعجز عن معرفته»[1] و لقد أجاد من قال :

و اللّه لا موسى و لا عیسى المسیح و لا محمّد
علموا و لا جبریل و هو الى محلّ‌القدس یصعد
کلا و لا النفس البسیطة لاولاالعقل‌المجرد
من کنه ذاتک غیر انّک اوحدیّ‌الذات سرمد
وجدوا اضافات و سلبا والحقیقة لیس توجد
ورأ وا وجوداً واجباً یقین‌الزمان و لیس ینفذ
فلیخسأ‌الحکماء عن حرم له‌الأملاک سّجد
من انت یارسطو و من افلاط قبلک یا مبلد
و من‌ابن سینا حین قرّ رفا بناه له و شید
ما انتم الاّ الفرا ش رای‌السراج و قد توقد
فدنا واحترق نفسه ولواقتدی رشدا لأبعد

فصل [۲]

قدعرفت انّ‌العقل‌الصریح یحکم بانّه لایجوز على‌اللّه‌الظلّم والقبیح ثمّ انّ‌اللّه ـ تعالى ـ بعث رسلاً و انبیاء مؤیّدین بالمعجزات‌الباهرة والآیات‌القاهرة والعقل‌الصحیح یحکم بصدق هذاالشیء فاذا صدقته وٱعتقدته وجب علیک أن تتبعه فی‌الأمر بانّ‌اللّه لایجرى على ید کاذب أمثال هذه‌المعجزات فاذا أیقنت ذلک رجعت إلى‌الحجّة فی جمیع‌الأمور أصولاً و فروعاً والعقل‌السلیم یقطع بانّه إذا نصب‌اللّه حجّة على‌الخلق وأوجب‌الرجوع إلیه فلایجوز للخلق أن یستقلوا بعقولهم و أهوائهم و آرائهم و إلاّ لزم‌الهرج و المرج و کیف یسوغ فی سنّة‌العقل

---

۱ - به‌همین مضمون رک : بحارالانوار ۱۴۲/۷۸

اوْملّة الشرع أن يكون الاعتماد على العقول المختلفه والآراء الغير المؤتلفة سائغا للأنام و حجّة فيما بينهم و بين الملك العلام و أن يتّبع أحد الفلاسفة والحكماء و ارباب البدع والأهواء و أصحاب الأقيسة و الآراء فى الأصول و الفروع و لذا تفرّقوا فرقاً و تحزّبوا شيعاً يطعن بعضهم فى بعض و يلعن بعضهم بعضاً فربّما تسمع منهم فى مسألة دينيّة أصليّة او فرعيّة اكثر من عشرين قولاً بل لاتراهم يتّفقون على خمس مسائل إذالآراء لاتكاد تتوافق والعقول قلّما تتطابق «نبذوا كتاب اللّه وراء ظهورهم»[1] و تركوا سنّة نبيّهم وأعرضوا عن محكمات الآيات والروايات و تمسّكوا بالأهواء و الآراء و الشّبهات بماهو «أوهن من بيت العنكبوت و انّه لأوهن البيوت»[2] «اتبع الذين ظلموا أهوائهم بغير علم فمن يهدى من اضل اللّه و مالهم من ناصرين»[3] «آللّه أذن لهم أم على اللّه يفترون»[4] «أم تأمرهم أحلامهم بهذا أم هم قوم طاغون»[5] «ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب أن لا يقولوا على اللّه إلاّ الحقّ»[6] «إنّ الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعاً لست منهم فى شيء إنّما أمرهم إلى اللّه»[7] غمضوا العينين و رفضوا الثقلين و أحدثوا فى العقائد بدعاً و تحزّبوا فيها شيعاً جعلوا اللّه شركاء حكموا كحكمه فتشابه الحكم عليهم بل للّه الحكم جميعاً واليه يرجعون «فويل للذّين يكتبون الكتاب بأيديهم ثمّ يقولون هذا من عند اللّه ليشتروا به ثمناً قليلاً فويل لهم ممّا كتبت أيديهم و ويل لهم ممّا يكسبون»[8] فأمرهم اللّه بالاختلاف فأطاعوه ؟ أم نهاهم عنه فعصوه ؟! أم أنزل اللّه سبحانه دينا ناقصا فاستعان بهم على إتمامه ! اوْ كانوا شركاءهم أن يقولوا و عليه أن يرضى ! أم أنزل اللّه دينا تامّاً فقصّر الرّسول عن تبليغه و إرائته واللّه سبحانه يقول «مافرطّنا فى الكتاب مِن شيء»[9] و فيه «تبيان كل شيء»[10] «اولئك الذّين اشتروا الضّلالة بالهدى والعذاب بالمغفرة فمأاصبرهم على النار»[11] «ذلك بان اللّه نزّل الكتاب بالحق وانّ الذّين اختلفوا فى الكتاب لفى شقاق بعيد»[12] «إستحوذ عليهم الشيطان فأنساهم ذكر اللّه اولئك

۱ـ اقتباس از آية «فنبذوه وراء ظهورهم» آل عمران /۱۸۷

۲ـ اشاره است به آيه : و «انّ أوهن البيوت لبيت العنكبوت» العنكبوت /۴۱

۳ـ الروم /۲۹ ۴ـ يونس /۵۹

۵ـ الطور /۳۲ ۶ـ الاعراف /۱۶۹

۷ـ الانعام /۵۹ ۸ـ البقره /۷۹

۹ـ الانعام /۳۸ ۱۰ـ النمل /۸۹

۱۱ـ البقره ۵/۱۷۵ ۱۲ـ البقره /۱۷۶

حزب الشیطان ألا انّ حزب الشیطان هم الخاسرون»[۱].

فصل [۳]

قدبان و استبان انّ النّجاة فی الرجوع فی العقائد والأعمال و الأقوال و الأفعال إلی الأنبیاء الذین هم الوسائط بین الحقّ والخلق و قد تواتر بین الفریقین . عن النّبی (ص) انّه قال «إنّی مخلف فیکم الثقلین ما إن تمسّکتم بهما لن تضّلوا أبدا کتاب اللّه وعترتی اهل بیتی»[۲] و «مثل أهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجا و تخلّف عنها هوی»[۳] . فالنّجاة والوصول إلی رضا اللّه فی فتح العینین والتمسّک بالثقلین و سؤال أهل الذکّر عمّا لایعلمون والرّد إلیهم فیما فیه یتنازعون و اتّباع محکمات الآیات والرّوایات والاحتیاط فی المتشابهات و إبهام ما أبهم اللّه والسکوت عمّا سکت اللّه .

ثم العمل والتّقوی والورع والفکر والذکّر والعبرة . لأخذ العقائد من الحکماء والفلاسفة والرّجوع إلی تلک الوجوه الکاسفة و اختراع أذکار ابتکروها و رهبانیة ابتدعوها فانّ اللّه لم یترک شیئاً فیه صلاح العباد إلاّ وأودعه فی کتابه و عند حججه و أمرنا بالرجوع الیهم .

قال الصادق علیه السلام «مامن شیء إلاّ و فیه کتاب أوسنّة»[۴] و قال (ع) إنّ اللّه ـ تبارک و تعالی ـ أنزل فی القرآن تبیان کلّ شئ حتّی واللّه ما ترک اللّه شیئاً یحتاج إلیه العباد حتّی لایستطیع عبد یقول لوکان هذا أنزل فی القرآن ، الاّ و قد أنزل اللّه فیه.[۵] و قال الباقر (ع) إنّ اللّه لم یدع شیئاً یحتاج إلیه الأمّة إلاّ أنزله فی کتابه و بیّنه لرسوله (ص) و جعل لکّل شیء حدّاً و جعل علیه دلیلا یدّل علیه وجعل علی من تعدّی ذلک الحدّ حدّاً.[۶] و قال الصادق (ع) مامن أمر یختلف فیه اثنان إلاّ وله أصل فی کتاب اللّه ولکن لاتبلغه عقول الرجال .[۷]

و سأله(ع) رجل عن مسألة فأجابه فیها ، فقال الرجل : أرأیت إن کان کذا و کذا ما یکون القول فیها ؟ فقال له : مَهْ ، ما أجبتک فیه من شیء فهو من رسول اللّه (ص) لسنا من

۱ـ المجادلة /۱۹
۲ـ رک : عبقات الانوار
۳ـ رک : عبقات الانوار
۴ـ اصول کافی ۱/۷۷
۵ـ اصول کافی ۱/۷۷
۶ـ همان مأخذ
۷ـ اصول کافی ۱/۷۸

«أرأيت» فی شیء.[۱]

وقال الباقر (ع) فليذهب الحسن ـ يعنی الحسن البصری الذّی هو رئيس أهل التصوّف يميناً و شمالاً فوالله لايوجدالعلم إلاّ ههنا.[۲] وقال الصادق (ع) فی قوله تعالی: «فلينظرالأنسان إلی طعامه» قال: علمه الذی يأخذه عمّن يأخذه [۳] وقال (ع) لايسعكم فيما ينزل بكم ممّا لاتعلمون إلاّالكّف عنه و التثبّت والرّد إلی أئمّةالهدی حتّی يحملوكم فيه علی القصد و يجلوا عنكم فيه العمی و يعرّفوكم فيه الحق قال ـ تعالی: «فسئلوا أهل الذكّر إن كنتم لاتعلمون»[۴]. و قال (ع) حق الله علی خلقه أن يقولوا ما يعلمون و يكفّوا عمّا لايعلمون فاذا فعلوا ذلك فقد أدّوا إلی الله حقّه.[۵] و قال أميرالمؤمنين (ع) ألا أخبركم بالفقيه حقّ الفقيه: من لم يقنّط النّاس من رحمةالله ولم يؤمّنهم من عذاب الله ولم يرخّص لهم فی معاصی الله ولم يترك القرآن رغبةً عنه إلی غيره[۶] ألا لاخير فی نسك لاورع فيه. و عن ابی الحسن (ع) فی قوله تعالی و من اضل ممّن اتّبع هواه بغير هدی من الله قال يعنی من اتخذ دينه راية بغير إمام من ائمةالهدی.[۷] وقال الباقر (ع) كلّ من دان [الله] بعبادة يجهد فيها نفسه بلا إمام [عادل] له من الله فسعيه غير مقبول و هوضالّ متحيّر والله شانئ لأعماله[۸].

و قال الصادق (ع) من دان الله بغير سماع عن صادق الزمه الله التيه إلی الفناء و من ادّعی سماعا من غير الباب الذّی فتحه الله [لخلقه] فهو مشرك و ذلك الباب [هو الأمين] المأمون علی سرّالله المكنون[۹]. و عن سدير قال قلت لابی جعفر (ع) انّی تركت مواليك مختلفين يتبرّأ بعضهم من بعض قال: ما أنت و ذاك؟ انّما كلّف الناس ثلاثة: معرفةالائمه و التسليم لهم فيما ورد عليهم والرّد اليهم فيمااختلفوا فيه.[۱۰] و قال الصادق (ع) لوانّ قوما عبدواالله وحده لاشريك له و أقاموا الصّلاة و اتواالزكاة و حجّواالبيت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشیء صنعه الله او صنعه رسول الله (ص) ألاّصنع خلاف الّذی صنع؟ أو وجدوا ذلك فی قلوبهم لكانوا بذلك

۱- اصول كافی ۱/ ۷۶
۲- بحارالانوار ۲/ ۹۱
۳- اصول كافی ۱/ ۶۳
۴- اصول كافی ۱/ ۶۳
۵- اصول كافی ۱/ ۶۳
۶- بحارالانوار ۱۸/ ۲۴۳
۷- تفسير صافی ۴/ ۹۴
۸- بحارالانوار ۲۳/ ۸۶
۹- بحارالانوار ۲/ ۱۰۵
۱۰- بحارالانوار ۲/ ۲۰۲

مشرکین ثمّ تلا : [هذه الآیاتة] فلا و ربّک لایؤمنون حتّی یحکّموک فیما شجر بینهم ثمّ لایجدوا فی انفسهم حرجاً ممّا قضیت ویسلّموا تسلیماً.[۱]

وقال‌الباقر(ع) انّه لیس أحد عنده علم شیء إلاّ خرج من عند امیرالمؤمنین علیه‌السلام فلیذهب‌النّاس حیث شاؤوا فواللّه لیس الامر إلاّ من ههنا وأشار بیده الی بیته[۲].

وقال [ابوجعفر علیه‌السلام] لسلمةبن کهیل والحکم بن عتیبة شرّقاً و غرّبا فلا تجدان علما صحیحاً الاّ شیئا خرج من عندنا أهل‌البیت.[۳] و فی روایة فلیشرّق‌الحکم و لیغرّب أما واللّه لایصیب العلم إلاّ من أهل بیت نزل علیهم جبرئیل[۴]. و مضمون هذه‌الروایات متواترة یحتاج جمعها الی اقرار کتاب کبیرالحجم.

فصل [۴]

المستفاد من‌الکتاب والسنة مضافا إلی‌العقل‌القطعی انّ‌النجاة والطریق إلی رضااللّه منحصران فی‌الایمان والتّقوی و بعبارة اخری العلم والعمل والایمان عبارة عن‌اعتقاد الأرکان‌الخمسة‌التوحید والعدل و النّبوة و الأمامة و المعاد و التقوی عبارة عن امتثال أوامراللّه ـ ـ عزّوجل ـ و اجتناب نواهیه و لها ظاهرٌ و هو تقوی‌الجوارح‌الظاهرة بفعل‌الطاعات و ترک‌المعاصی و باطنٌ و هو تقوی‌القلوب بالتّحلی بالفضائل و التّخلی من‌الرذائل و قد بسطنا‌الکلام فی کل من‌الأمرین فی رسائل و کتب متعدّدة مختصرة و مطوّلة و لنشر فی‌هذه‌الأوراق إلی کلّ منهما إشارة مقنعة ممّا تطابق علیه‌العقل‌الصریح والنقل‌الصحیح.

وصل

قداستبان لک بداهة وجودالصّانع و انّه فطری و کذا توحیده و انّه واحد لا شریک له و الاّ لآتت «رسله تترا»[۵] و عرفت أفعاله و صفاته و لان‌الشرکة نقص لا یلیق بالواجب و لأن کلّ

---

۱ ـ بحارالانوار ۲/۲۰۵
۲ ـ بحارالانوار ۲/۹۴
۳ ـ بحارالانوار ۲/۹۲
۴ ـ بحارالانوار ۲/۹۱
۵ ـ اقتباس از آیة : «ثمّ أرسلنا رسلنا تترا» مؤمنون /۴۴

من جاء من الأنبياء والرّسل إنّما دعاالخلق الى الواحد ولا ينقسم فى وجود أو عقل أو وهم و إلاّ لكان محتاجاً لأنّ كلّ ذى جزءٍ بجزئه يتقوّم و بتحقّقه يتحقّق و إليه يفتقر واللّه غنّى عن العالمين . و لوكان ذا جزء لتقدم جزؤه عليه و هو محال . و صفاته ـ تعالى ـ اعتبارات نجدها عند عقولنا عند مقايسة ذاته ـ تعالى ـ إلى غيره [و] نظراً إلى آثاره الصادرة (عنه تعالى) فانه لمّا أوجد مقدوراً اعتبر له قدرة و حين و جدالمعلوم اعتبر له علم و هكذا و إلاّ فذاته المقدّسة لا صفة لها زائدة عليها و إلاّ لزم كونها محلاً لغيره إن قامت به ، و قيام صفته بغيره إن لم تقم به و كلاهما بديهى البطلان و عدم قيامها بشىء بل بأنفسها أظهر بطلاناً . و يكفى فى ثبوت أزليّته و سر مديّته و قِدمه انّه لوجاز أن يكون مسبوقاً بعلّة أو يعتريه عدم لاحتاج إلى موثّر فى إيجاده و إعدامه فيكون ذلك الموثّر أولى بالألوهية . و يكفى فى ثبوت قدرته استحالة الصانعية بدون القدرة و صدور الأفعال العجيبة منه و أنّه لوكان موجباً للزم قدم العالم لعدم تخلّف أثر الموجب عنه كإحراق النّار أو حدوثه تعالى . و يكفى فى ثبوت علمه بالأشياء قبل وجودها و بعد وجودها ، و حكمته أى وضعه الأشياء فى محلّها ، أنّه ـ تعالى ـ خالق لجميع الاشياء المحكمة المتقنة و كلّ من كان كذلك فهو عليم بها حكيم ضرورة و انّ كلاً من الجهل والسّفه نقص يجب نفيه عنه و لأن جميع الممكنات أثر لوجوده فكذا جميع الكمالات أثر لكماله والذى ينتهى إليه جميع العلوم لا يجهل شيئاً . مرجع السميع والبصير إلى العلم بالمسموعات والمبصرات ، و كذا الأدراك والمراد بالحياة صفة يتأتّى معها القدرة والعلم والدليل عليها ثبوت القدرة والعلم وهما دليل الحياة . و يكفى فى ثبوت إرادته و كراهيته مادلّ على انّه مختار فانّ المختار هوالذّى يفعل و يترك بالإرادة .

واعلم انّ للّه ـ تعالى ـ إرادتين إرادة تكوينية وهى مستلزمة وقوع المراد «إنّما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون»[1] و إرادة تكليفية بمعنى انّه ـ تعالى ـ يريد الطاعات و ترك المعاصى من عبيده لا على سبيل الحتم بل باختيارهم . و مرجع التكلّم إلى القدرة إذ معناه انّه ـ تعالى ـ أوجد بقدرته الكاملة الكلام الذّى هو عبارة عن الحروف والأصوات الحادثة فى جسم من الأجسام كما أوجده فى الشجرة .

فهو تعالى واحد لاشريك له و لاجزء له ولاضد ولا ندّ له ، سميع بغير أصمخة ، بصير

۱ـ یس /۸۲

لابحدقة ، متكلّم بغير لسان عليم بلا آلة ، «لا يعزب عن علمه مثقال ذرّة فى الأرض ولا فى السماء» «يعلم السرّ و أخفى»[۱] و يشاهد ما تحت الثّرى «عالم الغيب و الشهادة الكبير المتعال»[۲] «يعلم ما بين أيديهم و ما خلفهم»[۳] «ما يكون من نجوى ثلاثة إلاّ هو رابعهم و لا خمسة إلاّ هو سادسهم ولا أدنى من ذلك ولا أكثر إلاّ هو معهم»[۴] قادر على ما يشاء كيف يشاء «فعّال لما يريد»[۵] مريد للكائنات ، مدّبر للمحادقات ، لا راد لحكمه ولا معقّب لقضائه ، لاحول عن معصيته إلاّ بتوفيقه ، ولا قوّة على طاعته إلاّ بمعونته ، قديم لم يزل و باق لايزال ، حيّ لايموت و قيّوم لا يفوته شيء و «لا تأخذه سنة ولانوم»[۶] «لم يلد و لم يولد ولم يكن له كفوا أحد» لا تحيط به العقول والأفكار ولا تدركه البصائر والأبصار تنزّه عن الأمكنة والجهات و تقدّس عن الأزمنة والحركات و تعالى عن الاتّحاد والحلول و تبارك عن التّغير و الأفول لايتطرق [اليه] الزوال و لايجوز عليه انتقال إذ من كان بخلاف ذلك امّا ناقص أو عاجز أومحتاج و هو تعالى منزّه عن ذلك . و هو تعالى لايفعل القبيح لعلمه بقبحه و قدرته على تركه و عدم احتياجه إلى فعله و الاّ لارتفع الوثوق بوعده و وعيده و أنبيائه و رسله «فما ربّك بظلام للعبيد»[۷] «ولا يرضى لعباده الكفر»[۸] و «لن يخلف اللّه وعده»[۹] ولا يفعل بعباده إلاّ ما هو الأ صلح لهم «يريد اللّه بكم اليسر ولا يريد بكم العسر»[۱۰] «ما جعل عليكم فى الدين من حرج»[۱۱] فما حجب علمه عن العباد فهو موضوع عنهم «لايكلّف اللّه نفساً الاّ ما أتاها»[۱۲] «ليهلك من هلك عن بيّنة و يحيى من حيّ عن بيّنة»[۱۳] « و ما كنّا معذّبين حتى نبعث رسولاً»[۱۴] «لايكلّف نفساً إلاّ وسعها»[۱۵] « و ما كان اللّه ليضلّ قوماً بعد إذ هدا هم حتّى يبّين لهم ما يتقون» . قال الصادق (ع) يعنى حتّى يعرّفهم ما يرضيه و ما يسخطه[۱۶] . و قال فى قوله تعالى «فالهمها فجورها و تقواها» بيّن لها ما تأتى

۱ـ طه : ۷
۲ـ الرعد : ۹
۳ـ البقره : ۲۵۵
۴ـ المجادله : ۷
۵ـ هود : ۱۰۷
۶ـ البقره ۲۵۵
۷ـ فصلت : ۴۶
۸ـ الزمر : ۷
۹ـ الزمر / ۷
۱۰ـ الحج : ۴۷
۱۱ـ الحّج : ۷۸
۱۲ـ الطلاق : ۷
۱۳ـ الأنفال : ۴۲
۱۴ـ الأسراء : ۱۵
۱۵ـ البقره : ۲۸۶
۱۶ـ تفسير صافى ۲/۳۸۳

و ما تترک[1]. و فی قوله تعالی ـ «انّا هدیناه‌السبیل امّا شاکراً و امّا کفوراً» قال عرفناه امّا آخذو امّا تارکَ «و هدیناه‌النجّدین» قال نجدالخیر و نجدالشر[2] أی طریقهما.

و هو تعالی أرحم من أن یجبر عباده علی‌الذّنوب ثم یعذّبهم علیها قال ـ تعالی ـ ذلک بماکسبت یداک[3] «و أنّ اللّه لیس بظلام للعبید»[4] ولم یفوّض الأمر إلی العباد بحیث لایقدر علی منعهم بل شاء تعالی أن تکون أفعالهم باختیارهم. وانّه تعالی لم یفرغ من‌الأمر کما زعمته الیهود بل هو کلّ یوم فی شأن یخلق و یرزق و یمیت و یحیی و یعطی و یمنع یفعل ما یشاء «یمحواللّه ما یشاء و یثبت و عنده امّ‌الکتاب»[5] و هذا هوالبداءالذی تقول به‌الإمامیة و إلاّ لبطل‌الدّعا والدواء و الصّدقة و غیرها. و له تعالی «الأسماءالحسنی» «والأمثال العلیا» و أسمائه علامات تدلّ علیه و هی غیره فمن عبدالاسم فقد کفر و من عبدالاسم والمسمّی فقد أشرک و من عبدالمسمّی‌الذّی تدلّ‌الاسماء علیه فهو مؤمن.

وصل

حیث انّ للّه ـ تعالی ـ الحجّةالبالغة فلا یخلوالزّمان عن حجّة و إلاّ لساخت‌الأرض بأهلها و هم الأنبیاء و الأوصیاء و کیف یجوز علی‌اللّه أن یترک‌الخلق سدی أو یکلهم إلی عقولهم‌النّاقصة و أهوائهم‌الباطلة و من لم یترک‌الجوارح و الحواس حتّی جعل لها رئیساً یصحح[6] لهاالصحیح و یعین لها ما شکت فیه و هوالقلب والروح کیف یترک‌الخلق فی حیرتهم و شکّهم و ضلالتهم لایقیم لها حجّة هادیاً یردون إلیه شکّهم و حیرتهم.

قال ـ تعالی ـ «لقد أرسلنا رسلنا بالبیّنات و أنزلنا معهم‌الکتاب و المیزان لیقوم‌الناس بالقسط»[7] و قال ـ تعالی ـ «هوالذّی بعث فی‌الأمیین رسولاً منهم یتلو علیهم آیاته و یزکّیهم و یعلّمهم‌الکتاب والحکمة و إن کانوا من قبل لفی ضلالٍ مبین»[8] و کلّما دل علی وجوب إرسال‌الرّسل والاضطرار إلیهم یدل علی وجوب نصب‌الإمام إذالاحتیاج إلی‌الحجّة غیر مختص

۱ـ البرهان فی‌تفسیرالقرآن ۱۶۸/۲
۲ـ همان، ۴۶۶/۴
۳ـ اصل / بماکسبت یداک
۴ـ آل عمران: ۱۸۲
۵ـ الرعد: ۳۹
۶ـ اصل / یصحّ
۷ـ الحدید: ۲۵
۸ـ الجمعه: ۲

بوقت دون آخر وفی حالة دون اخری.

ولا یکفی بقاءالکتب والشرائع من دون قیّم لها عالم بها ، إذ فیهما المحکم والمتشابه والمجمل والمؤوّل والنّاسخ والمنسوخ والتحریف والتصحیف قال ـ تعالی ـ «هوالذی أنزل علیك‌الکتاب منه آیات محکمات هنّ امّ‌الکتاب و أخر متشابهات فامّاالّذین فی قلوبهم زیغ فیتّبعون ما تشابه منه ابتغاءالفتنة و ابتغاء تأویله و مایعلم تأویله إلاّ اللّه والراسخون فی‌العلم»[۱] و کیف یحیل‌اللّه جمیع‌الخلق مع تشتّت أهوائهم و اختلاف أفهامهم علی کتاب فیه المجمل والمتشابه و سنّة کذلك ، بلا رئیس ولاقیّم ؟ و کیف لایجوز للخلق تعیین‌الأنبیاء و یجوز لهم تعیین الأوصیاء و هما من باب واحد لا تفی‌العقول بمعرفتهما ؟ قال ـ تعالی ـ «و ربك یخلق ما یشاء و یختار ماکان لهم‌الخیرة»[۲] و قال ـ تعالی ـ «أالیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی»[۳] ونصب الإمام من‌أعظم أرکان‌الدّین فیجب وقوعه قبل نزول‌الآیة کما تواترت به‌الأخبار وقال ـ تعالی ـ «مافرّطنا فی‌الکتاب من شیء»[۴] ولا رطب ولایابس إلاّ فی‌کتاب مبین»[۵].

فلابدّ من قیّم یعرف جمیع ذلك. و من کون الإمامة فیه‌التی هی من أهم‌الأشیاء و قال ـ تعالی ـ «أطیعوا اللّه و أطیعواالرّسول وأولی‌الأمر منکم»[۶] فلابدّ من وجود أولی‌الأمرالّذین تجب طاعتهم و أنّهم بمنزلةالرّسول و لذا لم یفصل بینهما لکمال‌المجانسة.

علی انّ وجود الإمام لطف من‌اللّه بعباده إذ به یجتمع شملهم و یتّصل حبلهم و حاش‌للّه أن یترك اللّطف و هو لطیف بعباده. فلابدّ من وجودالحجّة امّا ظاهر مشهور أو غائب مستور فانّما علی‌اللّه إیجادالإمام للرعیة لیجمع شملهم فاذا لم یمکنوه من ذلك لعدم قابلیّتهم و سوء استعدادهم و شقاوتهم فما علی‌اللّه بعد ذلك من حجّة «فماکان‌اللّه لیظلمهم و لکن کانوا أنفسهم یظلمون»[۷].

و ینبغی ان یکون‌الحجّة منزّها عن کلّ ما یدنسه و یشینه من‌الغلظة والفظاظة و سوءالخلق والحسد والبخل و دناءة الآباء و عهرالأمّهات والأنوثه والخنوثة والعمی و العرج و

---

۱ ـ آل عمران : ۷
۲ ـ القصص : ۶۸
۳ ـ المائده : ۳
۴ ـ الأنعام : ۳۸
۵ ـ الأنعام : ۵۹
۶ ـ النساء : ۵۹
۷ ـ التوبه : ۷۰

ماشابه ذلک . و یجب أن یکون معصوماً لأنّ فائدته تسدیدالنّاس و هداهم و ارشادهم و إلاّ أضل کماضلوا و زلّ کما زلّوا وافتقر إلی غیره و کیف یصدرالذنب منه . وأصول الذّنوب منحصرة فی أربعةالحرص و الحسد والغضب والشهوة وکیف یکون الحجّة حریصا علی الدّنیا و هی تحت خاتمه وکیف یکون حسوداً والإنسان انّما یحسد من فوقه و لیس فوقه أحد وکیف یغضب بشیء من أمورالدّنیا و إنّما خلقت لاجله و انّما یکون غضبه للّه فی الأمر بالمعروف و النّهی عن المنکر و إقامةالحدود وکیف یتّبع الشهوات و یوثرالدنیا علی الآخرة و قد حببّ اللّه إلیه الآخرة فهو ینظر إلیها کما ینظر إلی الدّنیا وکیف یعدل عن النعیم الّدائم إلی الزائل و عن الذهب الباقی إلی الخزف الفانی مع مشاهدته کلا الأمرین . وکلّ ما ورد فی الکتاب والسنة من نسبةالذّنوب إلی الأنبیاء فله محامل صحیحة أقربها انّهم (ع) لمّا کانوا مستغرقین فی طاعة اللّه إذا اشتغلوا بالمباحات زیادة علی الضّرورات عدّوا ذلک ذنبا فی حقّهم «فانّ حسنات الأبرار سیّئات المقرّبین» وهم أفضل من الملائکة و لذا أمراللّه تعالی الملائکة بالسجود لآدم و قال ـ تعالی ـ «انّ اللّه اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین»[1] .

ولا أعلم خلافاً فی انّ عددالأنبیاء مائة و اربعة و عشرون ألف نبیّ ، و لکلّ نبیّ منهم وصیّ و سادةالأنبیاء خمسة : «نوح» و «ابراهیم» و «موسی» و «عیسی» و «محمد» وهم أولوا العزم وهم الذین علیهم دارت الرّحی وهم أصحاب الشریعة وکلهم جاوءوابالحق من عندالحقّ . أمرهم أمراللّه و طاعتهم طاعةاللّه و معصیتهم معصیة اللّه لاینطقون إلاّ بوحی من اللّه و «ما ینطق عن الهوی إن هو إلاّ وحی یوحی»[2] و محمد (ص) سیدّهم و أفضلهم و خاتمهم لانبی بعده ولا نسخ لشریعته قال ـ تعالی ـ «ولکن رسول اللّه و خاتم النبیین»[3] جاء بالحقّ و صدق المرسلین . و لقد ضبطت من معاجزه (ص) ألف معجزة ، و لقد کانت أقواله و أفعاله و أحواله کلّها معجزات با هرات و آیات قاهرات [واضحات] و کفی بکتاب اللّه [تعالی] معجزاً عظیما و برهاناً جسیماً باقیا مدی الدّهر بین الخلق ، و لیس لنبّی معجزة باقیة کذلک سواه [ص] فقد تحدّی به بلغاءالعرب و فصحائهم ، و هو ان ینادی «أن یأتوا بعشر سور مثله» أو «بسورة من مثله» فاعترفوا بالعجز و نادی بینهم معلنا «لئن اجتمعت الأنس والجن علی أن یأتوا بمثل هذاالقرآن لا

---

۱ ـ آل عمران : ۳۳ ۲ ـ النجم : ۳

۳ ـ الأحزاب : ۴۰

یأتون بمثله و لوکان بعضهم لبعض ظهیراً» فعجزوا و عرضوا أنفسهم للقتل و نسائهم و ذراریهم للّسبی. «و لما سمع الولید [ابن المغیره] من النّبی (ص) انّ اللّه یأمر بالعدل و الاحسان» قال: واللّه [انّ] له لحلاوة و انّ علیه لطلاوة، و ان أسفله لمغدق و انّ أعلاه لمثمر [و] ما یقول هذا بشر»[1] هذا کلّه مع غرابة الأسلوب و أعجوبة النظم حتّی قال الکفّار انّه سحر یؤثر لأخذه بمجامع القلوب مع اشتماله علی العلوم والأسرار والمعارف والأنوار و تضمنه جوامع الکلم و لوامع الحکم والآداب القویمة والشرائع المستقیمة و نظام العباد و البلاد والمعاش والمعاد و رفع النزاع و الفساد و علی قصص الأنبیاء السالفین والقرون الماضین و جواب ما سأله اهل الکتاب من خفایا الأمور الماضیة التّی لا یعرفها خواص أخبارهم و أکابر علمائهم کقصّة أهل الکهف و شأن موسی والخضر و حکایة ذی القرنین و اشتماله علی الأخبار بالضمائر والغیوب من أحوال الکفّار والمنافقین وما یضمرونه و علی الوقائع المستقبلة من عدم إیمان أبی لهب و ضرب الذّلة علی الیهود و ارتداد أکثر الأمّة بعد موت النبی (ص) و فتح البلدان و دخول مکّة للعمرة والرّجوع إلیها و غلبة الروم و نحو ذلک.

وصل

و قد تطابق العقل القطعی الصحیح والنقل المتواتر الصریح ان حجج اللّه علی خلقه و أوصیاء نبیّه (ص) هم الأئمة الإثناعشر لما عرفت من وجوب العصمة فی الإمام و أن یکون منصوصاً علیه وان یکون افضل و لا احد غیرهم بمنصوص علیه و معصوم اتّفاقاً و لا یشکّ منصف فی أنّهم أفضل أهل زمانهم و أنهم لم یرجعوا إلی معلّم و لا أخذوا العلم من أحد و قدکان جمیع الفقهاء یرجعون فی المشکلات إلیهم و یعوّلون فی المعضلات علیهم و قد نصّ کلّ منهم علی الآخر نصّاً متواتراً کما ذکر فی محلّه. و روی جمهور العامّة فضلاً عن الخاصّة نصّ النبی (ص) علیهم بالخلافة فی صحاحهم کصحیح البخاری و صحیح مسلم و الجمع بین الصحیحین و الجمع بین الصحاح السّتة و صحیح أبی داود و مسند أحمد بن حنبل فرووا عن جابر [بن سمرة] عن النّبی قال یکون من بعدی اثنا عشر أمیراً و عن ابن عیینة قال قال رسول اللّه (ص) لا یزال أمرالناس ماضیاً ما ولیهم اثناعشر رجلاً ثمّ تکلّم بکلمة [خفیت] [علیّ] فسألت

۱- مجمع البیان، ج ۳ ص ۳۸۱، منشورات مکتبه آیة‌اللّه نجفی

أبی ماذا قال (ص) فقال : قال کلّهم من قریش و عنه عن النبی (ص) قال یکون من بعدی اثناعشر خلیفة ، و فی روایة اخری عنه (ص) لایزال الدّین قائماً حتّی تقوم السّاعة و یکون علیهم اثناعشر خلیفه کلّهم من قریش و فی روایة أخری عنه (ع) انّ هذاالأمر لاینقضی حتّی یمضی فیهم اثناعشر خلیفة کلّهم من قریش و عن ابن عبّاس قال سألت النّبی (ص) حین حضرته الوفاة و قلت إذا ما کان نعوذ باللّه فإلی من ، فأشار بیده إلی علی(ع) وقال هذا مع الحق والحق معه ثم یکون من بعده أحد عشر إماماً .

وروافی هذاالمعنی ماینیف علی ستّین حدیثاً و لایخفی ان ذلک لا ینطبق الاّ علی مذهب الإمامیة و فی بعض روایاتهم التصریح بأسمائهم و رووا أیضاً بطرق عدیدة تنیف علی مأتی طریق أخبارالثقلین و الأمر بالتّمسک بهما و انّهما لا یفترقان وهی صریحة فی انّ التمسک بأهل البیت موجب للنجاة و انّهم باقون ببقاءالقرآن و انّ الأرض لاتخلو منهم و رووا أیضاً بطرق عدیدة انّه قال : «مثل أهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجاو من تخلّف عنها هلک»[1] و فی لفظ آخر «اهل بیتی فیکم کباب حطّة فی بنی اسرائیل»[2] و ذلک لا ینطبق الاّعلی مذهب الإمامیة إلاّ ان یزعموا انّ أهل البیت عبارة عن الأئمة الأربعة و نحوهم . و رووا أیضاً عنه (ص) انه قال «من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة»[3] ولا ینطبق إلاّ علی مذهبنا لأنّ الإمامة عندهم من الفروع .

فصل [۵]

فی المعاد وأصله مکان العود و زمانه والمراد به انّ اللّه سبحانه یعید أبداننا بعد موتها مع أرواحها کهیئتها للجزاء علی الأعمال و لولاالمعاد لکان التکلیف عبثاً و ذهبت مظالم العباد و تساوی أهل الصّلاح والفساد و قد تظافرت به الآیات و تواترت به الروایات فیجب الأقرار به و کلّ ما أخبر به النّبی الصادق فهو حقّ .

والموت عیان لایحتاج إلی بیان «کلّ نفس ذائقة الموت»[4] و إلی اللّه ترجعون و هو

۱ـ رک : عبقات الانوار ۲ـ همان مأخذ

۳ـ الغدیر ۳۵۹/۱۰ ۴ـ آل عمران : ۱۸۵

مصلحة للمؤمن والكافر كما قال الباقر (ع) ، لأن اللّه يقول «و ما عند اللّه خير للأبرار»[۱] و يقول «ولا يحسبنّ الذّين كفروا أنّما نملى لهم خير لانفسهم انّما نملى لهم ليزدادوا إثما»[۲] و ليس الموت أمراً أبعد منّا بل هو الحياة الحقيقيّة كما قال (ص) خلقتم للبقاء لا للفناء . و فى حديث آخر خلقتم للأبد و انّما تنقلون من دار الى دار . و قال ـ تعالى ـ «ولا تحسبن الذّين قتلوا فى سبيل اللّه أمواتاً بل أحياءٌ عند ربّهم يرزقون . فرحين بما آتاهم اللّه من فضله و يستبشرون بالذّين لم يلحقوا بهم من خلفهم ألاّ خوف عليهم ولاهم يحزنون»[۳] .

و فى المرتضوى : النّاس نيام فاذا ماتوا انتبهوا و فى السّجادى : الموت للمؤمن كنزع ثياب و سخة قملة و فكّ قيود وأغلال ثقيلة والاستبدال بأفخر ثياب و أطيبها روائح و أوطىء المراكب و آنس المنازل و للكافر كخلع ثياب فاخرة والنقل عن المنازل الأنيسة والاستبدال بأوسخ الثياب وأخشنها و أوحش المنازل و أعظم العذاب .

وصل

المسائلة فى القبر و ثوابه و عذابه حقّ لإخبار الصّادق فيجب الإذعان به قال ـ تعالى «و من وارئهم برزخ الى يوم يبعثون»[۴] والبرزخ هى الحالة التّى تكون بين الموت والبعث و تكون الروح فى هذه المدّة فى بدنها المثالى الذى يرى الأنسان نفسه فيه فى النوم «فالنّوم أخ الموت» و فى النّبوى والذّى بعثنى بالحق لتموتن كما تنامون و لتبعثن كما تستيقظون ، ولا يسأل إلاّ من محض الأيمان أو محض الكفر والباقون يلهون عنهم[۵] و ما يعبأبهم فمن أجاب بالصّواب فروح و ريحان فى قبره و جنّة نعيم فى الآخرة . و روى انّه يسأل و هو مضغوط و ما اقل من يفلت من ضغطة القبر و أكثر ما يكون عذاب القبر من سوء الخلق و النميمة والاستخفاف بالبول و هو للمؤمنين كفّارة مابقى عليهم من الذّنوب التّى لا تكفرها.

الهموم و الغموم والأمراض و شدّة النزع عند الموت وتطاير الكتب و نشرها حقّ قال ـ تعالى ـ «و كلّ إنسان ألزمناه طائره فى عنقه و نخرج له يوم القيامة كتاباً يلقاه منشورا»[۶] و قال ـ

۱ـ آل عمران : ۱۹۸
۲ـ تفسير العياشى ۱/۲۰۶
۳ـ آل عمران : ۱۶۹
۴ـ المؤمنون : ۱۰۰
۵ـ اصول كافى ۳/۲۳۵ـ۲۳۶ .
۶ـ الأسراء : ۱۳

تعالی ـ فأما من أوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حساباً یسیراً و ینقلب إلی أهله مسروراً و أمّا من أوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبوراً»[1] و المیزان والحساب حقّ قال ـ تعالی ـ «والوزن یومئذالحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم‌المفلحون و من خفّت موازینه فاولئک الذین خسروا أنفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون»[2] وقال ـ تعالی ـ «ونضع‌الموازین‌القسط لیوم‌القیامة» والمیزان میزانان میزان باطنی و هوالأنبیاء و الأئمة کما عن‌الصّادق (ع) فی‌الآیة‌الثانیة قال هم الأنبیاء و الأوصیاء و میزان ظاهری کما فی‌الآیة الأولی فمن ثقلت أعماله فی‌الباطنی ثقلت فی‌الظاهری و من خفّت أعماله فی‌الباطنی خفّت بالظاهری.

والواجب الإیمان بالمیزان إجمالاً ولا یجب‌العلم بکیفیّته و تفاصیله. والحساب جمع تفاریق‌المقادیر والأعداد و تعریف مبلغها. قیل: لأمیرالمؤمنین (ع) کیف یحاسب‌اللّه تعالی‌الخلق؟ قال کما رزقهم. قیل: وکیف یحاسبهم ولا یرونه؟ قال: کما رزقهم ولا یرونه[3]. و فی‌القرآن «و هو أسرع‌الحاسبین»[4] و یأبی‌اللّه إلاّ أن یعرفهم حقیقة ذلک لیبیّن لهم فضله عندالعفو و عدله عندالعقاب فیخاطب عباده جمیعاً من‌الأولین والآخرین بمجمل حساب أعمالهم مخاطبة واحدة یسمع کلّ واحد منهم قضیّته دون غیره لا یشغله ـ عزّوجلّ ـ مخاطبة من مخاطبة ولا ینجو من خطرالمیزان والحساب إلاّ من حاسب نفسه فی‌الدّنیا و وزن به‌میزان‌الشّرع أعماله و أقواله و خطراته و لحظاته و فی‌الخبر: «حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا علیها و زنوها قبل أن توزنوا»[5].

وصل

السّیاق و الصّراط حقّ قال ـ تعالی ـ «و سیق‌الذین کفروا الی جهنّم زمراً»[6] «وسیق‌الذین اتقّوا الی‌الجنّة زمراً»[7] و قال ـ تعالی «انّ‌الذین لایؤمنون بالآخرة من‌الصّراط لناکبون»[8] والصّراط کالمیزان صراطان باطنی و هوالنّبی والأئمة و ظاهری و هوما ورد من کونه «أدّق

۱ـ الأنشقاق: ۱۱ـ۷
۲ـ الأعراف: ۹ـ۸
۳ـ نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۶
۴ـ الأنعام: ۶۲
۵ـ مصباح‌الشریعة، ص ۸۶.
۶ـ الزّمر: ۷۱
۷ـ الزّمر: ۷۳
۸ـ المؤمنون: ۷۴

من الشّعر و أحدّ من السّيف»[۱] و عن أمير المؤمنين (ع) أنا الصراط الممدود بين الجنّة والنّار و أنا الميزان . و عن الصّادق (ع) قال النّاس يمرّون على الصراط طبقات والصّراط أدّق من الشّعر و أحدّ من السّيف فمنهم من يمرّ مثل البرق و منهم من يمرّ مثل عدو الفرس و منهم من يمر حبوا و منهم من يمرّ مشياً و منهم من يمرّ متعلّقا قد تأخذ النّار منه شيئاً و تترك شيئاً[۲]. و يكفى الإيمان بالصّراط والميزان إجمالاً ولا يجب معرفة التفاصيل .

الشّفاعة حقّ والحوض حقّ قال ـ تعالى ـ «لا يملكون الشّفاعة إلاّ لمن أذن له الرّحمن و رضى له قولاً[۳]» وقال ـ تعالى ـ «انّا أعطيناك الكوثر[۴]» وقال النّبى (ص) : من لم يؤمن بحوضى فلا أورده اللّه حوضى و من لم يؤمن بشفاعتى فلا أنا له اللّه شفاعتى . ثم قال (ص) : انّما شفاعتى لأهل الكبائر من أمتّى ، فامّا المحسنون فما عليهم من سبيل[۵]. و سئل الرضا(ع) عن قوله تعالى «لا يشفعون إلاّ لمن ارتضى» قال : لمن ارتضى دينه.[۶] و فى الخبر : انّ الحوض عرضه ما بين ايلة و صنعاء و انّ الوالى عليه يوم القيامة امير المؤمنين يسقى منه أولياءه و يذود عنه أعدائه.[۷]

وصل

الجنّة حقّ والنّار حقّ و نسأل اللّه الجنّة و نعوذ به من النّار قال ـ تعالى ـ «انّ الأبرار لفى نعيم وانّ الفجار لفى جحيم»[۸]. و يجب الإيمان بوجودهما الان و خلقهما إجمالاً و لا يجب معرفة تفاصيلهما و مكانهما والجنّة دار البقاء و دار السّلامة و المقامة والكرامة والخلود «لا يمسّهم فيها نصب و لا لغوب»[۹] لهم «فيها ما تشتهيه الأنفس و تلذّ الأعين»[۱۰] لها ثمانيه ابواب رزقنا اللّه ذلك .

والنار دار الهوان و دار الانتقام سيما لأهل الكفر و العصيان لا يقضى عليهم فيموتوا ولا يخفّف عنهم من عذابها «لها سبعة ابواب لكلّ باب منهم جزء مقسوم»[۱۱] أعاذنا اللّه منها و

۱ـ رک : امالى الصدوق ، ص ۱۰۷

۲ـ امالى الصدوق ، ص ۱۰۷

۳ـ طه : ۱۰۹

۴ـ الكوثر : ۱

۵ـ امالى صدوق ، ص ۵

۶ـ امالى صدوق ص ۵

۷ـ الاعتقادات (صدوق) ص ۱۶.

۸ـ الانفطار : ۱۴

۹ـ فاطر : ۳۵

۱۰ـ الزخرف : ۷۱

۱۱ـ الحجر : ۴۴

سائرالمؤمنين . والجنّة لأهل الايمان الذين لم يذنبوا كبيرة و تابوا منها و أدركتهم الشّفاعة و نالتهم الرّحمة . والنّار لأهل الشّرك والكفر و لأهل الجحود خلودا و لأهل الكبائر من المؤمنين الذين ماتوا من غير توبة ورود أ من غير خلود.

وصل

من وعده اللّه على عمل ثوابا فهو منجزة له و من أوعده على عقابا فهو فيه بالخيار إن عذّبه فبعدله و ان عفا فبفضله و من كان له عند غيره مظلمة اخذ له من حسنات الظّالم فان لم يكن للظّالم حسنات يؤخذ من سيئات المظلوم فيزاد على سيئات الظّالم و كلّما ورد فى الشّرع من أهوال يوم القيامة و طوله و حرّه و عرق النّاس فيه وازدحامهم و اختصامهم و براثة بعضهم من بعض و فرارالمؤمن من أخيه و أمّه و أبيه و صاحبته و بنيه والسّياق و احضار[1] الشهداء و المسائلة و غير ذلك ممّا ورد فى الكتاب والسّنة فهو حقّ لاريب فيه ولا شبهة تعتريه.

فصل [٦]

من أنكر ما علم ثبوته من دين الأسلام ضرورة بحيث لا يخفى على أحد إلاّ من شذّ كفر كوجوب الصلوات الخمس و أعداد ركعاتها و أوقاتها و اشتمالها على الركّوع والسّجود و اشتراطها بالطّهارة و وجوب الغسل من الجنابة والحيض و غسل الأموات والصلاة عليهم و دفنهم و وجوب الزكوة و صوم شهر رمضان و كون الأكل والشرب المعتادين والجماع فى قبل المرأة نواقض الصّوم و وجوب الحج واشتماله على الطّواف والسّعى والإحرام والوقوف بعرفات و المشعر و وجوب الجهاد فى الجملة و رجحان الجماعة والصّدقة و فضل العلم و أهله و حرمة الزّنا واللواط و شرب الخمر و أكل لحم الكلب والخنزير والدّم والميته و حرمة نكاح الأمّهات و الأخوات والبنات و بنات الأخت والعمات والخالات بل أمّ الزّوجة و أختها جمعاً على الأظهر و حرمة الظلم و أكل مال الغير و حرمة القتل و مرجوحية عقوقهما و نحو ذلك ممّا علم ثبوته ضرورة دينية و من أنكر ماعلم ثبوته بضرورة مذهب الإمامية خرج من الإيمان و ألحق

١- اصل / احظار

بالمخالفين كإمامةالائمّة الاثنى عشر و وجوب طاعتهم و فضل زيارتهم و استحلال‌المتعة و حجّ‌التمتع و عصمة الائمة و نحو ذلك و يجب‌الاقرار بحدوث‌العالم أى جميع ما سوى اللّه بمعنى انتهاء زمان وجوده فى‌الأزل إلى حدّ و انقطاعه.

فصل [۷]

قد عرفت انّ‌التّقوى والطّاعة سبب‌النجاة و انهّا تنقسم إلى تقوى‌الجوارح و تقوى‌القلوب و كلّ منهما فرض و نفل والفرض بمنزلة رأس‌المال و به‌النّجاة والنّفل بمنزلة‌الربح و به رفع‌الدّرجات و فى‌الحديث‌القدسى ما تقرب إلىّ عبد بشىء أفضل ممّا افترضته عليه و انّه ليتقرب إلىّ باالنوافل حتّى أحبه‌الحديث[1] والفرائض. امّا عينيّة و امّا كفائية ولنشر إلى جملة منها فى هذه‌الأوراق و نوكّل تفاصيلها إلى كتبنا‌المبسوطة.

فمن‌الفرائض‌العينيّة الصّلاة والزكاة والحجّ والصّيام و صلة‌الأرحام و ردالسّلام إن تعيّن والسجود عند تلاوة‌العزائم و عنداستماعها فى مواضعه و برالوالدين و نفقة‌الزوجة والمملوك و سائر حقوقهما و نفقة الأقارب مع فقرهم و غنائه و تقدير‌المعيشة من غير إسراف و لابخل و طلب الحلال و دفع‌الضّرر عن‌النفس والمال والختان‌الرّجال والتزويج مع خوف‌الوقوع فى‌الحرام والصّدق فى‌الأقوال والأفعال و أداء الأمانة إلى‌البّر والفاجر و لو قاتل‌الحسين (ع) والوفاء بالعهد و صرف نعم‌اللّه فيما خلقت لأجله.

و من‌الكفائية‌الجهاد فى سبيل‌اللّه بالنفس و المال والأمر بالمعروف والنّهى عن‌المنكر والقضاء والإفتاء و سائر‌الصناعات‌الضرورية كالطبابة والخياطة و العلاجة و غيرها و إطعام‌الجائعين و إعانة‌المستغيثين و تحمّل‌الشهادة مع عدم تعيّنه عليه و تجهيز‌الموتى و تغسيلهم و تكفينهم و دفنهم والصّلاة عليهم إلى غير ذلك.

والنّوافل كثيرة لاتدخل تحت‌الحصر و أهمّها‌الروابت‌اليومية و إكثار ذكراللّه و تلاوة‌القرآن والسجود فى غير‌العزائم الأربعة والدّعاء والاختلاف إلى‌المساجد و إفشاء‌السلام و اتخاذ الأخوان و مواساتهم و المكافاة على صنائعهم و استعمال‌المروة والسّخاء والجود و

۱- اصول كافى ۴/۵۳

بذل المال والتوسّع على العيال والإحسان إلى الضعيفين المرأة والمملوك والتّعطف على الفقراء والمساكين و مشاركتهم فى المعيشة و إكرام ذى الشيبة المسلم و التواضع للمؤمنين و كرم الصحبة و حسن الجواد و حفظ اللسان إلّامن خير و الاعتراف بالتقصير فى جميع الحالات والإتيان بالآداب والسّنن النبويّة فى سائر الحركات والسكنات حسبما رقمناها فى «انيس الذاكرين» و «نزهة العابدين» و «روضة العارفين».

فصل [۸]

معاصى الجوارح امّا كبائر و امّا صغائر و امّا المكروهات فليست بمعاصى بل هى فى مقابلة النّوافل فبترك المعاصى تنال النجاة و بترك المكروه يحصل الفوز بالدّرجات و الكبائر توجب النّار و تركها مكفّر للصغائر و فى إبهامها مصلحة المكلّف و تجنب المعاصى كلّها والمعلوم منها شرعاً : قتل النفس التّى حرّم الله و الزّنا والسرقة و شرب الخمر و عقوق الوالدين والفرار من الزّحف و أكل مال اليتيم ظلماً و أكل الميتة والدّم و لحم الخنزير و ما أهل به لغير الله من غير ضرورة و أكل الرّبا بعد البيّنة والسّحت والميسر و هو القمار والبخس فى المكيال والميزان و قذف المحصنة واللواط و شهادة الزّور و اليأس من روح الله و الأمن من مكر الله والقنوط من رحمة الله و معونة الظّالمين والركون إليهم واليمين الغموس و حبس الحقوق من غير عسر والكذب والكبر والإسراف والتبذير والخيانة و كتمان الشهادة والاستحقار لأولياء الله والاستخفاف بالحج والاشتغال بالملاهى و الإصرار على الصغائر كما عن الرضا (ع).

و من المعاصى ترك الواجبات و إتيان البدع والقعود فى المساجد جنباً أو حائضاً و لبس الذهب والحرير للرّجال والأكل والشّرب فى أوانى الذّهب والفضة و اقتنائها و عمل آلات اللّهو و آلات البدع والبطر و تصوير ذوات الأرواح والنباء رياء و سمعة أى فضلاً على ما يكفيه و استطالة منه على جيرانه و مباهاة لإخوانه والاستخفاف بالفقير المسلم و حلق اللحية و هجاء المؤمنين و ايذائهم و إنشاد شعر يتضمّن ذلك والغنا والنّياحة بالباطل و استماعها و القيادة والمساحقة و تكلّم المرأة مع غير ذى محرم على الأحوط و مباشرة إحدى المرأتين الأخرى ليس بينهما ثوب و تحدّثها بما تخلو به مع زوجها و تزيينها لغير زوجها و خروجها من بيتها بغير إذنه والنّظر إلى الأجنبية بشهوة و مصافحتها و التزامها و النّظر فى احكام النجوم للحكم بها والكهانة

والسّحر والقيافة والشعبذة . و فى المرتضوى السّحت ثمن الميتة و ثمن الكلب و ثمن الخمر و مهر البغى والرشوة فى الحكم و أجر الكاهن و فى الصّادقى السّحت أنواع كثيرة منها ما أصيب من اعمال الولاة الظلمة و منها أجور القضاة و أجور الفواجر و ثمن النبيذ المسكر والرّبا بعد البيّنة . و امّا الرّشا فى الأحكام فذلك الكفر باللّه العظيم و برسوله .

ومن المعاصى الغضب والسّخط لغير اللّه والحمية والعصبيّة والتكبّر والتّجبر والاختيال فى المشى و احتقار النّاس والتفاخر والبذاء والفحش والبغى والفسق والفجور و تزكية النّفس و إظهار الحسد والخرق والسّفه والمراء والغيبة و النميمة والاستماع إليهما و إشاعة الفواحش فى المؤمنين و تجسّس عيوبهم و سوء الظنّ بهم والبهتان والسعاية والسباب واللّعن والطعن لغير مستحقهما والمكر والخديعة والغدر والغش والتدليس والغصب والنهب والذهاب بحقوق المسلمين والظّلم والقساوة والجفاء والتّعرب بعد الهجرة و هو ممّا يعد فى الكبائر و كلّ ما نهى النّبى (ص) عنه و ترك الآداب والسّنن النّبويّة بالمرّة سوى أصل الفرائض فهذه امّهات المحرمات .

وصل

والمكروهات كثيرة لا يمكن حصرها منها: الأكل على الجنابة فانه يورث الفقر و تخف كراهته بالمضمضة و تقليم الأظفار بالأسنان والسّواك فى الحمام والتختّم فى المساجد و أكل سؤر الفارة و جعل المسجد طريقاً إلاّ أن يصلّى فيه ركعتين والبول تحت الشّجرة المثمرة و على قارعة الطريق و فى الماء الراكد فانّه يذهب العقل و إبداء فرجه للنّيرين و مستقبل القبلة و مستدبرها والأحوط تحريمه والأكل بالشّمال و متكئاً والمشى فى فرد نعل و التنّعل قائماً و اتّباع النساء الجنائز و محو شىء من كتاب اللّه بالبصاق و كتابته به و محدثا و إحراق شىء من الحيوان بالنّار و سبّ الدّيك و إكثار الكلام عند المجامعة فمنه خرس الولد و تبييت القمامة فى البيت فمنه مقعد الشيطان و تبييته و يده غمره فان فعل فأصابه الشيطان فلا يلومنّ إلاّ نفسه . والاستنجاء بالروث والعظم والجماع مستقبل القبلة و إجابة الفاسقين إلى طعامهم و إدخال المرأة إلى الحمام معه و تصفيق الوجه و مصافحة الذّمى و إنشاء الشعر و الضّالة فى المسجد و سلّ السيف فيه و ضرب وجوه البهائم والنفخ فى الطعام والشراب أو موضع السجود و فى الرقى و قتل النحل

و الوسم فی وجوه البهائم والحلف بغیرالله و استعمال‌الاجیر قبل أن یعلم ما أجرته و هجران أخیه‌المسلم أکثر من ثلاثة أیّام و قیل بتحریمه والبصاق فی‌البئرالّتی یشرب منها والمدح ففی‌الخبر أحثّوا فی وجوه‌المدّاحین‌التّراب و منع‌الماعون للجار إلی غیر ذلک.

فصل [۹]

و امّا طاعات‌القلب و تقواه فهی صفاته‌الحمیدة و أخلاقه‌الحسنة و هی کثیرة منها فرائض بها ینال أصل‌النجاة و منها نوافل یحصل بها‌الفوز بالدّرجات فمن‌الفرائض تعلّم‌العلوم‌اللّتی هی معرفة‌العقائدالحقّة‌الدینیة ولو إجمالاً و معرفة‌الاحکام‌الشرعیة‌الواجبة علیه عن بصیرة أو استبصار و معرفة آفات‌النّفس و أخلاقها‌الحسنة والرّذیلة لتکتسب أو تجتنب. والتّوبة عن‌الذّنوب کبیرها و صغیرها و شکر نعم‌الله‌الدنیویة والأخرویة والصّبر علی‌المصائب والّطاعات و عن‌المعاصی والشّهوات والزّهد فی زخرف‌الدّنیا والتوکّل علی الله فی‌الأمور و تفویضها إلیه سیّما فی‌الرزّق والرّضا بقضائه والتسلیم لأمره والخوف والخشیة منه والرجاء والطمع فی رحمته و مغفرته والنیة والأخلاص له والیقین.

و من‌النّوافل‌التفکّر فی مصنوعات‌الله زیادة علی ما یتوقّف علیه‌المعارف‌الضّروریّه و مراقبة‌النّفس و محاسبتها زیادة علی ما یتوقّف علیه تحصیل الأخلاق الواجبة.

وذکرالموت و ما بعده کذلک و تحصیل فضیلة‌الحکم‌التّی هی استقامة‌القوّة‌العقلیة من غیر میل إلی طرف إفراط الجربزة والتفریط البله، و ما یتبعها من حسن‌التدبیر و جودة‌الذّهن و نقایة‌الرأی و صواب الظنّ. و معرفة تفسیرالقرآن والحدیث و مسائل‌الفقه زیادة علی‌الواجب و تحصیل فضیلة‌الشّجاعة‌التّی هی‌استقامة‌القوة‌الغضبیة من غیر میل إلی طرفی إفراط التّهور و تفریط الجبن و انقیادها للقوّة‌العقلیة علی یسر و سهولة و ما یتبعها من‌الکرم و النجدة و کسرالنّفس والاحتمال والحلم والثبات والنُبل والشّهامة من غیر میل إلی إفراط الشره و تفریط الخمود و انقیادها للقوة‌العقلیة علی یسر و سهولة والوقار و تحصیل فضیلة‌العفّة التّی هی استقامة‌القوّة و ما یتبعها من‌الحیاء و المسامحة والصّبر والسخاء و حسن‌التقدیر والانبساط والانتظام و حسن الهیئة و القناعة و الهدی والورع والطلاقة والمساعدة.

و امّا معاصی‌القلب فأضداد هذه‌المذکورات فانّ‌الأشیاء تعرف بأضدادها فضدالتّوبة

الإصرار و ضدّالشكرالكفران و ضدالصبرالجزع و ضدّالزّهدالحرص و ضدالتوكّل حبّ الدنيا و ضدّالتفويض الطمع و ضدّالرضاالسخط و ضدّالتسليم الحسد والاعتراض و ضدّالنيةالسهو والقفلة و ضدّالإخلاص النفاق والرياء و تعلّم العلوم المحرّمة كالكهانة والنّجوم كالضد لتعلم العلوم الدينية فما عرف الأشياء [الاّ] بأضدادها.

فصل [۱۰]

اعلم انّ لكل عبادة روحاً و جسداً و ظاهراً و باطناً فظاهرها و جسدها الحركات المخصوصة و باطنها الأسرار المقصودة والثّمرات المترتبة عليها و روحها حضورالقلب والإقبال عليها و طلب حصول ماهوالمقصود منها ولا تحصل تلك الثمرات إلاّ بذلك كالصّلاة التّى هى «عمودالدين» فان آثارها ان «تنهى عن الفحشاء والمنكر» وان تكون «معراج المؤمن» و صلواتنا لايترتب عليها ذلك لأنها بدن بلا روح وانّ فيها أسرار كثيرة لاتتدبرها ففى تكبيرها تنزيه لجنابه ـ تعالى ـ عن الشريك والمثل والنّقص و إشارة إلى أنّه ما قدر لسانى فى جنب شكرك و ما قدر عملى فى جنب نعمك.

و فى دعاء التّوجه تلقين للإخلاص فى النيّة و إظهار لغاية العبودية والتوّجه إليه بالكلية. و فى القراءة مكالمة مع المحبوب و مناجاة بذكر محامده و وصفه بالأوصاف الكماليّة والنعوت الجلالية مقدّما على الحاجة و هى طلب الهداية إلى الصراط المستقيم الذّى هو طريق الأنبياء و الأوصياء والاستعاذة من طريق أعدائهم من «المغضوب عليهم» و «لاالضّالين» من العقائد الباطلة والطرق المضلة.

و فى الرّكوع والسّجود خضوع و خشوع و تذلّل إلى غير ذلك ممّا يأتى الإشارة إليه و بالجملة فأقرب الطّرق إلى اللّه بعدالعقائدالحقّةالمواظبة على الفرائض و النّوافل الظّاهرة والباطنة و ذكراللّه على كلّ حال كلّ ذلك مع حضورالقلب والخضوع والخشوع و أن يكون لك فى كلّ شىء فكرٌ و عبرةٌ و ذكراللّه مع تحلية القلب بالفضائل و تخليته من الرّذائل.

و عليك بخلوص النّية فى جميع أعمالك فانّها الأصل الأصيل وليست هى مااشتهر بين النّاس من إخطارالمعانى بالبال و نحوذلك بل هى الدّاعى والباعث للأنسان على الفعل فان كان الدّاعى رضااللّه أو امتثال أمره أوالقرب المعنوىّ إليه أوكونه أهلاً لذلك أو شكراً له أو

حیاءً منه أو حبّاً له أو نحو ذلک فهوالمطلوب و إن کان الداّعی حبّ الدنیا أوالجاه أوالریاء والسمعة أو حظّ النفس أوالعادة أو نحو ذلک وکل إلیه «قل کلّ یعمل علی شاکلته»[1] ای علی نیّته فان کان شاکلته أی طریقته و سجیّته حبّ الدنیاوالحرص علیهما فلا یعمل عملاً إلاّ للدنیا و بالعکس. فالنّاس فی النّاس علی طبقات: الأولی ان لا یعمل العمل إلاّ لحظّ النّفس و طلب الدنیا و هذا فی الدرک الأسفل من النّار. و منهم من یخلط الدّنیا والآخرة معا و قد یغلب أحدهما علی الآخر والذی ورد فی الشرع بطلان هذه العبادة. و منهم من یعمل رجاءً للثّواب و خوفاً من العقاب و قد وقع الخلاف فی هذه العبادة والأصح الصّحة لظاهر الآیات و الرّوایات. و منهم من یغلب علیه الشوق للعبادة فیحبّها حتّی کأنّها یعانقها و هی مرتبة صحیحة و أعلی المراتب أن یعبد اللّه تعالی لأنّه أهل للعبادة و هی درجة الصّدیقین. و فی المرتضوی: «ما عبدتک خوفاً من نارک ولا طمعاً فی جنّتک ولکن وجدتک أهلاً للعبادة فعبدتک.» و فی الصّادقی انّها عبادة الأحرار.

و میزان هذه الدرّجة ان یعلم العالم من نفسه انّه لم یکن للّه جنّة ولانار بل لوکان والعیاذ باللّه العاصی فی الجنّة والمطیع فی النّار لاختار الطّاعة لأنّه ـ تعالی ـ أهل لها و من بعدها ان یعبد اللّه تعالی شکراً له من ملاحظة نعمائه الغیر المتناهیة و حکم العقل بوجوب عبادة هذا المنعم لذلک. ثم ان یعبد اللّه تعالی حیاءً منه حیث یعلم انّه مطلّع علی سرّه و علانیته و ظاهره و باطنه و علی جمیع أقواله فیشتغل باطاعته و ینزجر عن معصیته.

و منها أن یعبد اللّه حبّاً له و رتبة المحبّة من أعلی المراتب و تحصل بالمداومة علی العبادة والذکر و تذّکر نعم اللّه والطاعة فاذا أحبّه لم یلتفت إلی نفع و ضرر و ثواب و عقاب کما یشاهد فی محبة أهل الدنیا. و منها أن یعبد اللّه تقرّبا إلیه لاقرباً زمانیاً أو مکانیاً بل معنویاً کما یکون الحبیب أقرب الی الحبیب و إن کان بینهما مسافة ما بین المشرق والمغرب من العد والمحاذی.

والطّریق إلی خلوص النیّة بعد الاستعانة باللّه والالتجاء إلیه و التفکّر فی فناء الدّنیا و نعیمها و بقاء الآخرة و دوامها المواظبة علی الأعمال الصّالحة و لاتترک النّوافل والمستحبّات تعلّلاً بانّ اللّه لایقبل إلاّ الخالص و ما اقبل علیه العبد لأن ذلک من حیل الشیطان علی الأنسان

۱ـ الاسراء /۸۴

لیحرمه‌الخیرات والمثوبات.

واجعل همّتک فی‌الأعمال‌الّصالحة واجبة و مندوبة مع‌التفکّر والحضور ولا تنس ذکرالموت والآخرة ولاتدع ان تخلو ساعة فی لیلک أو نهارک بنفسک و تنظر فی‌المخلوقات من‌الارضین والسموات والجماد والنّباتات و تعتبر بماتری من‌الآیات‌الدالة علی قدرة خالق البریّات «سنریهم آیاتنا فی‌الآفاق و فی‌أنفسهم حتّی یتبیّن لهم أنّه‌الحق»[۱] و قال ـ تعالی ـ «وکاین من آیة فی‌السّموات والأرض یمرّون علیها و هم عنها معرضون»[۲] و قال ـ تعالی ـ «أولم یتفکّروا فی أنفسهم ما خلق‌اللّه‌السّموات والأرض و ما بینهما إلاّ بالحقّ»[۳] «ما خلق اللّه من شیء و أن عسی أن یکون قد اقترب أجلهم»[۴].

فاذا تفکّرت فی ذلک حصل لک نور یبعثک علی‌العمل و کلّما علمت قویت و کلّما قویت علمت کما قال‌الصّادق (ع) بالحکمة یستخرج غورالعقل و بالعقل یستخرج غورالحکمة فاذا واظبت علی‌ذلک فتح‌اللّه مسامع قلبک فادرکت‌الحکمة و عرفت‌العبرة و خلصت نیتک و حضر قلبک و صحّ قصدک فی‌الخیرات و ترقّت نفسک. و فی‌الحدیث‌القدسّی من أخلص للّه العبودیة اربعین صباحاً تفجرت ینابیع‌الحکمة من قلبه علی لسانه.[۵]

و فیه مازال‌العبد یتقرّب إلیّ بالنّوافل حتّی أحبّه فاذا أحببته کنت سمعه‌الذی یسمع به و بصره‌الذّی یبصر به و لسانه‌الذّی ینطق به إن دعانی أجبته و إن سألنی أعطیته[۶] و إن سکت ابتدأته فبیّن سبحانه ان سبب محبّته‌للعبد هو تقربه إلیه بالنّوافل و من أحبه‌اللّه قذف فی قلبه‌العلم. ففی‌الّنبوی لیس‌العلم بکثرة‌التعلّم و إنّماالعلم نور یقذفه‌اللّه فی قلب من یحب.[۷]

وأعلم انّ أحسن‌الرّیاضات، الرّیاضة‌الشرعیة بأن لاتأکل حتّی تجوع ولاترفع یدک إلاّ وأنت تشتهی والماء کذلک متدّبراً قوله ـ تعالی ـ «کلوا واشربوا ولا تسرفوا إنّه لایحبّ‌المسرفین»[۸]

ثّم توجّه إلی الأعمال فرائضها و نوافلها متذکّراً متفکّرا خاضعاً خاشعاً ثم علیک

۱ـ فصّلت : ۵۳
۲ـ یوسف : ۱۰۵
۳ـ الروم : ۸
۴ـ الأعراف : ۱۸۵
۵ـ بحارالانوار ۲۴۲/۷۰
۶ـ اصول کافی، ۵۴/۴
۷ـ بحارالانوار ۲۲۵/۱
۸ـ الأعراف : ۳۱

بالأذكارالشرعيةالواردة عن النّبى والأئمةالهداة فى المأكل والمشرب والنّوم واليقظة والقيام والقعود و سائرالأحوال فقد ورد من الأذكار فى آداب الخلا ثمانية أو اكثر ، فان ذلك من أعظم الرّياضات .

فصل [۱۱]

الدين الذى يدان الله به قسمان تركالمعاصى و فعل الطاعات والأول أشقّ من الثانى لأنّ الطاعة مقدورة على كل احد و تركالمعاصى لايقدر عليها إلاّ الصّديقون و لذا قال (ع) «المهاجر من هجرالسوء والمجاهد من جاهد هواه»[1] والمعصية انّما تتحقّق بالجوارح التّى أنعم الله بها على الأنسان فالاستعانة بنعمة الله على معاصيه غايةالكفران و خيانة فيما أودعه الله والأعضاء والجوارح رعيتك و أنت الراعى فانظر كيف ترعاها «فكلكم راع و كلكم مسؤول عن رعيته»[2] و الأعضاء تشهد على الإنسان يوم القيامة بلسان ذلق تفضحه على رؤوس الأشهاد قال ـ تعالى ـ «يوم تشهد عليهم ألسنتهم و أيديهم و أرجلهم بما كانوا يكسبون»[3] فاذا أردت السّلامة و طريق النّجاة فاحفظ جميع أعضائك و جوارحك من المعاصى سيّما أعضائك السّبعة و هى العين و الأذن واللسان والبطن والفرج واليد والرجلان .

اماالعين فأنعم الله بها عليك لتهتدى بها إلى مصالحك و تستعين بها فى حوائجك و تنظربها ملكوت السّموات والارض و ما بينهما و تعتبر بمافيها من الآيات فاحفظها أن تنظر بها إلى محرم أو إلى صورة حسنة بشهوة نفس او تنظر بها إلى مسلم بعين الاحتقار او تطلّع بها الى عيب مسلم . و امّاالاذن فاحفظها من الاصغاء إلى البدعة والغيبة و الفحش والخوض فى الباطل و ذكر مساوى النّاس فانّها خلقت لك لتسمع بها كلام الله و سنّة نبيّه و حكم أوليائه و يتوّصل باستفادةالعلم بها إلى رضاالرّب والنّعيم الدآئم فإذا أصغيت بها إلى الباطل هلكت و خسرت فروى انّ المستمع شريك القائل و انّ المستمع أحدالمغتابين و امّااللّسان فأنعم الله به عليك لتكثر به ذكرالله و تلاوة كتابه و ترشد به خلق الله إلى طريقه فاذا استعملته فى غير ما خلق له فقد كفرت نعمةالله فيه و هو أعظم أعضائك عليك فانّه صغير جرمه كثير إثمه و جرمه اذ مامن موجود أو

۱ـ كنزالعمال ح ۴۶۲۶۱، خ ۱۱۲۶۲

۲ـ صحيح مسلم ۳/۱۴۵۹

۳ـ النور : ۲۴

معدوم خالق أو مخلوق إلاّ و يتناوله اللسان والكفرو الإيمان إنما يعلمان باللّسان و ربّ كلمة سقط فيها أبعد ما بين السماء والأرض، و روى انّه يشرف كلّ يوم على الأعضاء فيقول كيف أنتم فيقولون بخير إن سلمنا منك ثم يقولون اللّه اللّه فينا فانّا انّما نثاب و نعاقب بك.[1] و روى هل يكبّ النّاس على مناخرهم إلاّ حصائد ألسنتهم.[2] و فى الخبر انّ الرّجل ليتكلّم بالكلمة يهوى بها فى جهنّم سبعين خريفاً فاحفظ لسانك من سبعة:

الاول الكذب فهو من أمّهات الكبائر فتحفظ منه فى الجّد والهزل و إذا تعود على الهزل تداعى إلى الجد والكاذب ممقوت عند اللّه و عند النّاس فانكّ إذا عرفت بالكذب ارتفع الوثوق بك و احتقرت وانظر إلى نفسك كيف تنفرعن الكاذب.

الثّانى الخلف فى الوعد فايّاك والوعد و إذا وعدت فايّاك والخلف فانّه من إمارات النّفاق. و فى النّبوى ثلاث من كن فيه فهو منافق وان صام وصلّى من إذا حدّث كذب و إذا وعد أخلف و إذا ائتمن خان.

الثالث الغيبة و هى أن تذكر إنساناً بما يكرهه لوسمعه ففى الخبرالغيبة أشدّ من الزّنا و فى اخر إنّها أشدّ من ثلاثين زنية فى الإسلام. واشتغل بعيوب نفسك عن عيوب غيرك و كما تكره ان تفضح و تذكر عيوبك فاكره ان تفضح غيرك فإن سترت على أخيك ستراللّه عليك و إن فضحته سلّط اللّه عليك و فضحك فى الدّنيا و الآخرة.

الرابع المراء و الجدال و مناقشة النّاس فى الكلام.

الخامس ايذاؤهم و تجهيلهم و الطّعن فيهم و الثّناء على النفس و التزكية لها و تشويش القلب واضطراب الخاطر فان ماريت و جادلت سفها آذاك و إن كان حليما عاقلا فلاك قال (ع) من ترك المراء و هو مبطل بنى له بيت فى ربض الجنة و من ترك المراء و هو محقّ بنى له بيت فى أعلى الجنةّ.[3] و ربما خدعك الشّيطان و يقول ان قصدك إظهارالحق فجاهد فى إظهاره ولا تداهن فيجعلك مضحكة فان إظهارالحق حسن مع من يقبل منك بطريق النصيحة لا بالمماراة والجدال و الفضيحة فتكون ممن «زيّن له سوء عمله فرآه حسنا»[4] و ربما أدّى الجدال إلى معاصى كبائر لاتحصى.

۱- اصول كافى ۳/۱۷۷

۲- اصول كافى ۳/۱۷۷

۳- بحارالانوار ۲/۱۳۸

۴- فاطر: ۸

السادس تزکیةالنفس فان ذلک ینقص قدرک عندالخلق و یوجب مقتک عنداللّه و تأمّل کیف تستقبح ذلک من غیرک إذا أثنی علی نفسه قال ـ تعالی ـ «فلا تزکّوا أنفسکم»[1] و قیل لحکیم «ماالّصدق القبیح ؟ فقال : ثناءالمرء علی نفسه»

السابع احفظ لسانک عن الدّعاء علی أحد من خلق اللّه و إن ظلمک فکل أمره إلی اللّه ففی الخبر «انّ المظلوم لیدعو علی ظالمه حتّی یکافیه ثم یبقی للظّالم فضل عنده یطالبه به فی القیامة.»

الثامن المزاح والسّخریة والاستهزاء بالنّاس فاحفظ لسانک من ذلک فانّه یذهب ماءالوجه و یسقط المهابة و یجرالوحشة و یؤذی القلوب و هو مبدأاللجاج والتصادم و یغرس الحقد فی القلوب قال ـ تعالی ـ «و إذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فأعرض عنهم حتّی یخوضوا فی حدیث غیره»[2] و قال ـ تعالی ـ «وإذا مرّوا باللغو مرّوا کراما»[3].

و امّاالبطن فاحفظه عن تناول الحرام واجهد فی طلب الحلال فإذا و جدته فاحرص علی الاقتصار علی مادون الشبع فانّه یقسی القلب و یفسد الذهن و یبطل الحفظ و یثقل الأعضاء عن العبادة والعلم و یقوی الشهوات و ینصر جنود الشیطان والشبع من الحلال مبدأ کل شر فکیف من الحرام والعبادة والعلم مع اکل الحرام کالبناء علی السرقین و إذا قنعت فی عاملک بقمیص خشن و فی عامک برغیفین و ترکت التّوسع فی الملاذ تیسر لک من الحلال ما یکفیک بسهولة و إذا توسعت فی الملاذ لم یکفک الحلال و لاالحرام و علیک بمعرفة الحلال والحرام فامر معاشک و معادک موقوف علی ذلک و لیس علیک أن تتیقّن الحل بل فاعمل [ما] عملت [و ما] علمت انّه حرام فاترکه و ما ظننت حرمته فاجتنبه تورّعاً و تقویً کمال السلطان و کسب عمّاله و مال من لاکسب له إلاّ من النیاحة أو بیع الخمر أوالربا أو نحوها و من الحرام المحض أن تأکل من المال المعدّ للفقهاء و أنت تعلم انّک لیس بفقیه أو للصّلحاء و أنت لیس بصالح.

و امّاالفرج فاحفظه من کلّ ما حرّم اللّه کما قال ـ تعالی ـ «والذینهم لفروجهم حافظون إلاّ علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم»[4] و لن تصل إلی حفظ الفرج إلاّ بحفظ العین عن النّظر و حفظ القلب عن الفکر والبطن عن الشبهة فانّ هذه محرّکات الشهوة و مغارسها.

---

۱ ـ النجم : ۳۲
۲ ـ الأنعام : ۶۸
۳ ـ الفرقان : ۷۲
۴ ـ المؤمنون : ۵

و امّاالیدان فاحفظهما عن أن تضرب بهما مسلماً أوتتناول بهما مالاً حراما أوتؤذی بهما أحدا من الخلق أو تخون بهما فی أمانة و ودیعة أوتکتب بهما مالا یجوزالنطق به فانّ القلم أحداللسانین فاحفظ القلم عمّا یجب حفظ اللسان عنه.

و امّاالرجلان فاحفظهما عن المشی الی الحرام و السّعی إلی الظّلمة والسلاطین من غیر ضرورة و کذا تکثر سوادهم و أعانتهم علی ظلمهم فقد أمرت بالاعراض عنهم و بالجملة فحرکاتك و سکانتك بأعضائك فلاتحرّك شیئاً منها فی معصیة اللّه أصلاً و استعملها فی طاعةاللّه فانّك إن قصّرت فی شیء فإلیك مرجع و باله، «من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء فعلیها»[1] «إن أحسنتم أحسنتم لأنفسکم و إن أسأتم فلها»[2] ولا یغرك الشیطان باناللّه کریم رحیم یغفر ذنوب العصاة فانّها کلمة حقّ أرید بها باطل و هذا تمنی و غرور «والدنیا مزرعةالآخره»[3] و قال (ع) «الکیّس من دان نفسه و عمل لما بعدالموت والأحمق من اتّبع نفسه هواه و تمنّی علی اللّه الأمانّی»[4] و قولکه هذا یضاهی قول من یرید ان یصیر فقیهاً فی علوم الدین فاشتغل بالبطالة و قال انّ اللّه کریم قادر علی ان یفیض علی من العلوم ما أفاضه علی قلوب أنبیائه و أولیائه، تقول مع العصیان ربّی غافر صدقت و لکن غافر بالمشیئة و ربّك رزّاق کما هو غافر فلم لاتصدّق فیهما بالتّویهٔ.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصل [۱۲]

پرتال جامع علوم انسانی

لاتغفل عن التّوبة والندم علی ما مضی منك والعزم علی ترك العود إلی مثله ففی الخبر «انّ التائب من الذنب کمن لاذنب له»[5] و هی واجبة عینیّة فوریّة و ربّما یکون فی تأخیرها معاصی کثیرة. والذنوب ثلاثه أقسام: أحدها ترك ما أوجب اللّه علیك من صلاة أوصوم أوزکاة أوکفّارات فتقضی ما امکنك منها والثانیة ذنوب بینك و بین اللّه کشرب الخمر و ضرب المزامیر و أکل الربا فتندم علی ذلك و توطن نفسك علی ترك العود إلی مثلها أبداً. و الثالث ذنوب بینك و بین العباد و هذه أشکل أقسامها و هی قد تکون فی المال و فی النفس و فی العرض و

۱- فصّلت: ۴۶ ۲- الأسراء: ۷

۳- عوالی اللئالی ۱/۲۶۷ ۴- بحارالانوار ۷۹

۵- بحارالانوار ۶/۴۱

فی الحرمة و فی الدین فما کان فی المال فیجب علیک أن ترده علیه ان أمکنک فان عجزت عن ذلک لعدم أوفقر فیستحل منه و إن عجزت التصدیق عن ذلک لغیبة الرجل أو موته و فقدان الوارث فان أمکن التصدیق عنه فافعل فإن لم یمکن فعلیک بتکثیر حسناتک والرجوع إلی اللّه والتضرع والإبتهال ان یرضیه عنک یوم القیامة وأمّا ما کان فی النّفس فتمکّن من القصاص أولیائه حتّی تقیص منک أویجعلک فی حلّ فان عجزت فبالرجوع إلی اللّه ان یرضیه عنک یوم القیامة و أمّا العرض فان اغتبته أوبهته أوشتمته فحقّک أن تکذب نفسک بین یدی من قلت ذلک عنده و أن تستحلّ من صاحبه إن أمکنک فإن لم یمکن فاستغفر له و أمّا فی الدّین بأن کفرته أو بدعته أو ضلّلته فهو أصعب الأمور فتحتاج إلی تکذیب نفسک بین یدی من قلت ذلک له و أن تستحلّ من صاحبک إن امکنک و إلاّ فابتهل إلی اللّه بان یرضیه عنک واندم علی ذلک و جملة الأمر ما أمکنک من رضاء الخصوم فعلت و مالم یمکنک رجعت إلی اللّه بالتّضرع والّتصدق لیرضیه عنک.

وصل

علیک بالصبر فی جمیع أمورک فاصبر علی الطّاعة و عن المعصیة و علی فضول الدّنیا و علی المحن والمصائب فإن صبرت جری علیک القضاء و أنت مأجور و إن جزعت جری علیک القضاء وأنت مأزور و علیک باالشکر و هو صرف نعم اللّه فیما خلقت لأجله و تعظیم المنعم بما یحول بینک و بین معاصیه والجد فی طاعته والجهد فی القیام بخدمته و انّه سبب لدوام النعمة قال ـ تعالی ـ «و لئن شکرتم لأزیدنکّم و لئن کفرتم انّ عذابی لشدید»[1] و قال ـ تعالی ـ «انّ اللّه لا یغیر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بأنفسهم»[2] و قال ـ تعالی ـ «ما یفعل اللّه بعذابکم إن شکرتکم و امنتم»[3] فاعلم انّک لاتقدر علی الشکر حتّی تعرف عجزک عنه و ما قدر لسانک فی جنب شکره ؟ و ما قدر عملک فی جنب نعمه؟ «و إن تعدو نعمة اللّه لا تحصوها»[4] والنّعم قسمان دنیویّة و دینیّة والدنیویة ضربان : نعمة دفع و نعمة نفع [والنعمة] النفع انّه تعالی أعطاک المصالح والمنافع و هی ضربان الخلقة السویّة فی سلامتها و عافیتها والملاذ الشهیّة من المطعم والمشرب

---

۱ ـ ابراهیم : ۷ ۲ ـ الرعد : ۱۱

۳ ـ النساء : ۱۴۷ ۴ ـ ابراهیم : ۳۴

والملبس والمنكح و غيرها من فوائدها و نعمةالدّفع ان صرف عنكالمفاسد والمضّار وهى أيضاً ضربان أحدهما فىالنفس بان سلمك من زمانتها و سائر آفاتها و عللها والثانى رفع ما يلحقك به من ضرر من أنواعالعوائق أو يقصدك بسوء من إنس أوجنّ أوسباع أو هوام أو نحوها. و امّاالنعمالدينيّة فضربان نعمةالتوفيق و نعمةالعصمة فنعمةالتوفيق [ان] و فقكاللّه اوّلاً للإسلام ثم للإيمان ثم للطاعة و نعمةالعصمة ان عصمك عنالشرك والكفر ثم عنالبدعة والضلالة ثم سائرالمعاصى فمن يقدر على شكر نعمة من هذهالنعم ؟

و عليك بالزّهد فىالدنياالفانيةالمبعدة منالله بترك طلب مفقودها و تفريق موجودها و ترك إرادتها و اختيارها متدّبراً قوله ـ تعالى ـ «تلكالدّار الآخرة نجعلها للذين لايريدون علواً فىالأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين»[1] والدنيا عدواللّه و أنت تدّعى حبّها و من أحب أحدا أبغض عدّوه و عليك باالتوكّل و هوالثقة باللّه و عدم الاعتماد على الأسباب و ان أبنيتبها تعبّداً إذ أبىاللّهِ أن يجعل رزقالمؤمن إلاّ من حيث لايحتسب قال ـ تعالى ـ «و من يتوكّل علىاللّه فهو حسبه»[2] وقال ـ تعالى «و توكّل علىالحّى الذى لايموت»[3] و قال و «علىاللّه فتوكّلوا إن كنتم مؤمنين»[4] وقال (ص) لو توكّلتم علىاللّه حق توكّله لرزقكم كما يرزقالطير تغدو خماصا و تروح بطانا.

وعليك بالتّفويض إلى اللّه و هو إرادة ان يحفظ اللّه عليك مصالحك فيما لا تأمن فيهالخطر قال ـ تعالى ـ حكاية عنالعبدالصّالح «و أفوّض أمرى إلىاللّه إنّ اللّه بصير بالعباد»[5] «فوقاهاللّه سّئيات ما مكروا»[6] و عليك بالرّضا فيما قضىاللّه و تركالسخط و يكفيكالحديثالقدسى «من لم يرض بقضائى ولم يصبر على بلائى ولم يشكر نعمائى ليخرج من أرضى و سمائى وليتخذ ربّاً سوائى والسخط والهم والحزن والتضّجر لاينفعل بل يزيدك ضرا فىالدنيا و الآخرة.

مالايكون فلايكون بحيلة أبدا و ماهو كائن سيكونُ
سيكون ما هو كائن فى وقتهِ و اخ الجهالة متعب محزون

۱ـ القصص : ۸۳ ۲ـ الطّلاق : ۳
۳ـ الفرقان : ۵۸ ۴ـ المائده : ۲۳
۵ـ غافر : ۴۴ ۶ـ غافر: ۴۵

و تدبّر قوله تعالى «فلا و ربك لايؤمنون حتّى يحكّموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا فى أنفسهم حرجاً ممّا قضيت و يسلّموا تسليماً»[1] وكن دائماً بين‌الخوف والرجاء من‌اللّه «فلا يَيْأس من روح‌اللّه إلاّ‌القوم الكافرون»[2] «ومن يقنط من رحمة ربّه الاّ‌الضّالون»[3] و «لا يأمن مكر‌اللّه إلاّ‌القوم‌الخاسرون»[4] وكن بينهما متمثّلاً قوله تعالى «انّهم كانوا يسارعون فى‌الخيرات و يدعوننا رغباً و رهباً و كانوا لنا خاشعين»[5].

و عليك بالإخلاص ففيه‌النجاة والخلاص و هو اخلاصات : اخلاص‌العمل و هو ارادةالتقرب الى‌اللّه و تعظيم أمرالدين و إجابة دعوته والباعث عليه الاعتقادالصحيح و ضدّالنفاق والتقرّب إلى غيراللّه و هو محبط للعمل . و إخلاص طلب الآخرة و هو إرادة نفع الآخرة بعمل‌الخير قال الحواريّون لعيسى ماالخالص من‌الأعمال ؟ قال‌الذى تعمله للّه لاتحبّ ان يمد حمك عليه أحد[6] وسئل نبيّنا(ص) عن‌الإخلاص فقال : تقول ربى‌اللّه ثم تستقيم كما أمرت أى لا تعبد هواك و نفسك و شيطانك[7] ، «أفرأيت من اتخّذالهه هواه»[8] «ألم أعهد إليكم يا بنى‌آدم أن‌لا تعبدواالشيطان»[9] ولا تظن انّه تسلم لك نيّة صالحة و فى قلبك شىء من‌الحسد والرياء و العجب فانّ‌الريا شرك خفى و الحسد يأكل‌العمل كما تأكل‌النّار الحطب و العجب مفسد للعمل و العجب و الكبر و الفخر و هو نظرالعبد إلى نفسه بعين‌العزّ والاستعظام و نظره الى غيره بعين‌الاحتقار فلا تنظر إلى أحد إلاّ و هو خير منك فان رأيت صغيراً قلت هذا لم يعص اللّه و أنا عصيته فهو خير منّى و إن رأيت كبيراً قلت هذا عبداللّه قبلى وان كان عالماً قلت هذا أعطى مالم أعط و علم ما جهلت ، وانّ كان جاهلاً قلت هذا ان عصى‌اللّه فيجهله واذا عصيت‌اللّه بعلم فحجّة اللّه على أوكد و ما أدرى بم يختم لى و بم يختم له ؟ فانّ‌المدار على‌الخاتمة .

ولنذكر لك حديثاً واحداً فى‌المقام يكون به‌الختام ، روى ابن‌المبارك انّه قال رجل لمعاذ يا معاذ حدثّنى حديثا سمعته من رسول‌اللّه فبكى معاذ ثم قال سمعت‌النّبى (ص) يقول لى

۱ـ النساء : ٦٥
۲ـ يوسف : ۸۷
۳ـ الحجر : ٥٦
۴ـ الأعراف : ۹۹
۵ـ الأنبياء : ۹۰
٦ـ تفسيرالدّرالمنثور ۲۳۷/۲
۷ـ محجّةالبيضاء ۱۳۳/۸
۸ـ الجاثيه : ۲۳
۹ـ كلمهٔ خيرخوانا

یا معاذ انّی محدثک بحدیث إن أنت حفظته نفعک و إن أنت ضیّعته ولم تحفظه انقطعت حجتکّ عندالله یوم‌القیامة یا معاذ انّ‌الله تعالی خلق سبعة أملاک قبل أن یخلق‌السّماوات والأرض فجعل لکل سماءٍ من‌السبعة ملکاً بوّاباً علیها فتصعدالحفظة بعمل‌العبد، من حین أصبح إلی حین أمسی له نور کنورالشّمس حتّی إذا طلعت به‌إلی السّماءالدّنیا ذکرته فکثرته فیقول‌الملک للحفظة : اضربوا بهذاالعمل وجه صاحبه أنا صاحب الغیبة أمرنی ربّی أن لاأدع عمل من اغتاب‌النّاس یجاوزنی إلی غیری قال : ثم یأتی‌الحفظة بعمل صالح من أعمال‌العبد فتزکیه و تکثره حتّی تبلغ به‌الی‌السّماءالثانیة و یقول‌الملک الموّکل باالسّماءالثانیة : قفوا واضربوا بهذاالعمل وجه صاحبه انّه أراد بعمله هذا غرض‌الدّنیا أمرنی ربّی أن لا أدع عمله یتجاوزنی الی غیری انّه کان یفتخر علی‌النّاس فی مجالستهم قال و تصعدالحفظة بعمل‌العبد یبتهج نوراً من صدقة و قیام و صلاة قدأعجب‌الحفظة فیجاوزون به‌إلی السّماءالثالثة فیقول لهم‌الملک : الموکّل بهاقفوا واضربوا بهذاالعمل وجه صاحبه أنا ملک الکبر أمرنی ربّی أن لاأدع عمله یجاوزنی إلی غیری انّه کان یتکّبر علی‌النّاس فی مجالستهم. قال : و تصعدالملائکة بعمل‌العبد یزهر کما یزهرالکوکب‌الدّری وله دویٌّ من تسبیح و صلاة و حجّ و عمرة حتّی نجاوز به‌الی‌السّماءالرابعة فیقول لهم‌الملک‌الموکل بها قفوا واضربوا بهذاالعمل ظهره و بطنه أنا صاحب‌العجب أمرنی ربّی أن لاأدع عمله یجاوزنی إلی غیری انّه کان إذا أراد به‌عملاً أدخل‌العجب فیه. قال : و تصعدالحفظة بعمل‌العبد حتّی یجاوزوا إلی‌السّماءالخامسته کأنّه‌العروس‌المزفوفة إلی أهلها فقال لهم‌الملک : الموّکل بها قفوا واضربوا بهذاالعمل وجه صاحبه واحمله علی عاتقه أنا ملک‌الحسد انّه کان یحسد من یتعلم و یعمل بمثل عمله و کلّهن کان یأخذ فضلاً من‌العبادة کان یحده و یقع فیه أمرنی ربّی أن لاأدع عمله یجاوزنی إلی غیری ـ و تصعدالحفظة بعمل‌العبد من صلاة و زکاة و حجّ و عمرة و صیام فیجاوزون به‌السّماءالسادسة فیقول لهم‌الملک‌الموکل بها : قفوا واضربوا بهذاالعمل وجه صاحبه انّه کان لایرحم إنساناً قطّ من عباداللّه أصابه بلاء أوضر بل کلّ یشمت به أنا ملک‌الرحمة أمرنی ربّی أن لاأدع عمله یجاوزنی إلی غیری ـ قال : و تصعدالحفظة بعمل‌العبد إلی‌السّماء السّابعة من صوم و صلاة و نفقة و إجتهاد و ورع له دویّ کدویّ‌النحل وضوء کضوءالشمس معه ثلاثة آلاف ملک فیجاوزون به‌إلی السّماءالسّابعة فیقول‌الملک‌الموکل بها : قفوا واضربوا بهذاالعمل وجه صاحبه اضربوا

به جوارحه اقفلوا علی قلبه انّی أحجب عن ربّی کلّ عمل لم‌یرد به‌ربّی انّه إنّما أراد بعمله غیراللّه أراد به‌رفعة عندالفقهاء و ذکرا عندالعلماء و صوتا فی‌المدائن أمرنی ربّی أن لاأدع عمله یجاوزنی إلی غیری و کلّ عمل لم یکن للّه خالصاً فهو ریاء لایقبل‌اللّه‌المرائی قال : و تصعدالملائکة بعمل‌العبد من صلاة و زکاة و حجّ و عمرة و خلق حسن وصمت وذکراللّه و تشیّعه ملائکةالسّموات حتّی یقطعواالحجب کلّها إلی اللّه عزوجل فیقفون بین یدی ربّه یشهدون له بالعمل‌الصّالح‌المخلص للّه فیقول اللّه تبارک و تعالی : أنتم الحفظة عمل عبدی و أناالرّقیب علی قلبه انّه لم یردنی بهذاالعمل و أراد به‌غیری فعلیه لعنتی فتقول‌الملائکة کلّها : علیه لعنتک و لعنتنا و تلعنه‌السّموات‌السبع و من فیهن ـ قال معاذ : قلت : یا رسول‌اللّه صلی‌اللّه علیک أنت رسول‌اللّه (ص) و أنا معاذ قال : إقتد بی و إن کان فی‌عملک نقص یا معاذ حافظ علی‌لسانک من‌الوقیعة إخوانک و من حملةالقرآن واحمل ذنوبک علیک ولا تحملها علیهم ولاتزک نفسک بذمهم ولا ترفع نفسک علیهم ولاتدخل عمل‌الدنیا فی عمل الآخرة ولاتتکبّر فی مجلسک لکی یحذرالنّاس من سوء خلقک ولاتناج رجلاً و عندک آخر ولا تتعظّم علی‌الناس فتنقطع عندک خیرات‌الدنیا ولا تمزّق النّاس فیمزّقک کلاب‌النّار یوم‌القیامة فی‌النار قال‌اللّه ـ تعالی ـ «والنّاشطات نشطاً»[1] أتدری ماهی ؟ قلت :ماهی بأبی و أمّی یا رسول‌اللّه من یطیق هذه ؟ قال : یا معاذ انّه یسیر علی من یسّراللّه علیه[2] و فی هذاالخبر کفایة للمسترشد.

فصل [۱۳]

واعلم انّ صاحبک‌الذی لا یفارقک فی حضرک و سفرک و نومک و یقظتک بل فی حیاتک و موتک هو ربّک و مولاک و سیّدک و خالقک و مهما ذکرته فهو جلیسک إذقال «أنا جلیس من ذکرنی» و مهما انکسر قلبک حزناً علی تقصیرک فی حقّ دینک فهو صاحبک و ملازمک إذقال «أنا عندالمنکسرة قلوبهم» فلو عرفته حقّ‌المعرفة لاتخّذته صاحباً و جلیساً و أنیساً و ترکت‌النّاس جانبا فان لم تقدر علی ذلک فی جمیع أوقاتک فایّاک ان تخلی لیلک و نهارک عن وقت تخلو فیه بمولاک و تتلذذ بمناجاته . و أدب‌الصحبة مع‌اللّه عزّوجل علی ما

---

۱ ـ النّازعات :۲ ۲ ـ بحارالأنوار ۲۴۶/۷۰

قاله بعض العلماء اطراق الطرف و جمع الهم و دوام الصمت و سكون الجوارح والمبادرة إلى الأمر و اجتناب النّهى و ترك الاعتراض على القدر و دوام الذّكر و ملازمة الفكر و إيثار ك الحق و اليأس من الخلق والخضوع تحت الهيبة والانكسار تحت الحياء والتوكّل على اللّه والتفويض إليه.

ثم إن كنت عالماً فأدب العلم سبعة: الاحتمال و لزوم الحلم والجلوس بالهيئة على سمت الوقار مع اطراق الرأس و ترك التكبّر على جميع العباد إلاّ على الظلمة زجراً لهم عن الظلم إيثار التواضع فى المحافل والمجالس و ترك الهزل والدّعاء به والرّفق بالمتعلم والتأنّى ...[1] و اصلاح البله بحسن الأرشاد [و] ترك الأنفة من قول لاأدرى و صرف الهمة الى السائل و تفهم سؤاله و قبول الحجّة والانقياد إلى الحقّ بالرجوع إليه عند الهفوة مع المتعلم من كلّ علم يضره و زجره عن ان يريد بالعلم النافع غير وجه اللّه و صد المتعلم عن أن يشتغل بفرض الكفاية قبل الفراغ من فرض العين و فرض العين اصلاح ظاهره و باطنه بالتّقوى.

وان كنت متعلّماً فأدبك مع العالم ان تبدأه بالتحيّة والسّلام وان تقل بين يديه الكلام ولا تتكلّم مالم يسألك أستاذك ولا تسأل مالم تستأذن ولاتقل فى معارضة قوله، قال فلان خلاف قوله ولا تستر عليه بخلاف رأيه ولاتشار أحدا فى مجلسه ولا تكثر عليه السئوال عند ملاله و إذاقام قام له ولم يتبعه بكلامه و سئواله ولا يسأله فى طريقه إلى أن يبلغ منزله ولا يسئى الظنّ به فى أفعال ظاهرها منكر فهو أعلم بأسراره و تذكر حكاية موسى مع الخضر و ان كان لك والدان فاسمع كلامهما وامتثل أمرهما وقم لقيامهما ولاتمش أمامهما ولاترفع صوتك فوق صوتهما و لبّ دعوتهما و برّهما «وأخفض لهما جناح الذل»[2] ولاتمنن عليهما بالبّر ولاتنظر إليهما شزارا ولا تقطب وجهك فى وجههما ولاتسافر إلاّ بإذنهما وان امراك ان تخرج من مالك و أهلك فافعل.

ثّم ان النّاس بعد هؤلاء فى حقك ثلاثة: امّا أصدقاء و امّا معارف و امّا مجاهيل فان بليت بالعوام المجهولين فأدب مجالسة العامة ترك الخوض فى حديثهم و قلّة الإصغاء الى أراجيفهم والتغافل عمّا يجرى من سوء ألفاظهم والاحتراز عن كثرة لقائهم والحاجة إليهم والتنبيه على منكراتهم باللطف والنّصح عند رجاء القبول، و امّا الإخوة والأصدقاء فعليك فى

---

۱ ـ كلمه غير خوانا ۲ ـ الأسراء: ۲۴

حقّهم وظيفتان : الأولى مراعاة شرط الصداقة ففى‌النبّوى المرأ على دين خليله فلاتصحب الأحمق فأحسن أحواله أن يضرّك و هو يريدأن ينفعك و من ساء خلقه و هوالذّى لايملك نفسه عندالغضب والشّهوة ولا فاسقاً لأنه لاتؤمن من غائلته قال‌اللّه تعالى لنبيّه [ص] و «لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا واتّبع هواه»[1] والطّبع مسترق ولاالحريص على‌الدّنيا فصحبته سمّ قاتل ولاالكّذاب فانّك منه على غرور و هو مثل‌السراب يقرّب منك البعيد ويبعد منك‌القريب فان وجدت صديقاً صدوقاً جامعاً فأدب صحبته الإيثار بالمال فان لم يمكن فبذل‌الفضل من‌المال عندالحاجة والإعانة بالنفس قبل السئوال و كتمان‌السّر و سترالعيوب و عدم إبلاغ مذمة‌الناس له و إبلاغ ما يسرّه و حسن‌الإصغاء عندالحديث و ترك المماراة وان تدعوه بأحبّ أسمائه و تظهر محاسنه و تشكره و تذب عنه فى‌غيبته و تتصفحه باللطف و تعفو عن زلّته و هفوته ولا تعبت له و تدعو له حيّاً و ميّتاً و تحسن‌الوفاء مع أهله و أقاربه بعد موته و خفّف‌المؤونة عنه ولا تكلفه شيئاً من حاجاتك و يكون ظاهرك و باطنك معه سواء و تفرج لفرجه و تحزن لحزنه و تصدق فى ودّه و تستقبله و تشيعه و توسع له فى‌المجلس و تصمت عند كلامه و بالجملة تعامله بما تحب ان تعامل به .

و امّاالمعارف‌الذين يظهرون‌الصداقة بألسنتهم فاحذر منهم و أقلل معارفك و اذا ابتليت بهم فلاتستصغر منهم أحدا ولاتنظر إليهم بعين‌التعظيم لدنياهم فتحقر عنداللّه لأنّ‌الدّنيا حقيرة ولا تبذل بهم دينك لتنال دنياهم فتصغر فى أعينهم و تحرم دنياهم وان عادوك فلا تقابلهم بالعداوة فتذهب دنياك و تطول عناؤك ولا تسكن إليهم فى إكرامهم ايّاك و ثنائهم عليك فى وجهك و إظهارهم‌المودّة لك فان ذلك لاحقيقة له ولاتطمع أن يكونوا لك فى‌السر كماهم فى‌العلانية ولا تتعجّب ان ثلبوك بالغيبة فانك ان انصفت وجدت من نفسك مثل ذلك حتّى فى‌اصدقائك و اقربائك فانك تذكرهم فى غيبتهم بما لاتشافههم به واقطع طمعك عن جاههم و مالهم و معونتهم و ان قضى [احد] منهم حاجتك فاشكره و ان قصر فلا تعاتبه ولا تشكّه واقبل عذرهم و إذا اخطؤوا فتغافل عنهم إلاّ إذاكان معصية فاذكرالحق بلطف وكن فيما بينهم سميعاً لحقّهم ، أصم عن باطلهم نطوقا بمحاسنهم صموتا عن مساويهم .

واعلم انّ الإ خوة ثلاثه : أخ لآخرتك فلا ترع فيه الاّالدين واخ لدنياك فلاترع فيه

۱- الكهف /۲۸

الآالسلامة من شرّه و خبثه والنّاس ثلاثة : أحدهم مثل الغذاء لايستغنى عنه والآخر مثل الدواء يحتاج إليه فى وقت دون وقت والثالث كالداء يستعاذمنه واجعل الناس كلّهم بمنزلة أصدقائك فى المودة لهم والعطف عليهم والرأفة بهم والإحسان إليهم و بمنزلة أعدائك فى الاستغناء عنهم و عدم توقع الإحسان بل السّلامة منهم حتّى يسلم لك دينك و دنياك .

وأعلم يا اخى انّك لن تصل إلى القيام بأوامرالله إلاّ بمراقبة قلبك و جوارحك فى حركاتك و سكناتك فاجتهدان لايراك مولاك حيث نهاك ولا يفقدك حيث أمرك فوزّع أوقاتك و رتّب أورادك فى يومك وليلتك .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابخانه آستانه قدس

کتابخانه آستانه قدس رضوی
شماره ثبت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله الطاهرين وبعد فقد حث بعض العارفين المحصلين من الاخيار المقدسين مرة بعد اخرى وكرة بعد اولى على بيان طريق السلوك الى الله الذي يحصل به النجاة والتخلص في الآخرة والاولى ويتوصل به الى رضوان الله تعالى وثوابه وينجو من نقمته وعقابه مما دين الله تعالى به وان غالب الناس غير خالين عن ضعف بين ضعف زعموا ان السلوك منحصر في الرياضات التي اخترعوها والاذكار التي ابتدعوها وزعموا انه يحصل لهم بذلك الكشف والعيان مع الاعراض عن شريعة خاتم الانبياء والمرسلين وجهلهم بما يجب عليهم وبحره وضعف زعموا ان الطريق الى الله منحصر في اداء جملة من الاعمال الظاهرة وان لم تكن لها حقايق وان مجرد صور الاعمال توصل الى رضاء ذي الجلال مع الاتصاف بالاخلاق السيئة والصفات الذميمة المهلكة من الحسد والرياء والعجب والكبر والحقد والتحير وغيرها وان دين الله لا ينال الا بقيل والقال والنزاع والجدال

افاضه قدوصار رسالہ بعد ان کی کمان شوخری دینگون

تصویر صفحه اوّل رساله آداب السلوک

عشية الخميس فاذا طلع الفجر فبكر الى المسجد بعد حلق الراس وقص الاظفار واخذ
الشارب والتجنب عن كل ما ينفر والغسل والتزين بالثياب الحسن فانها
التواب الى الله والتطيب ما عندك شاعيا على سكينة ووقار واثابا بالاذ
والاذكار الموظفة واعلم ان الناعة سوف تسابقون الى الجنة بقدر سبقكم
الى الجمعة ثم اذا دخلت الجامع فاطلب الصف الاول مع الامكان وانتظار
في المسجد حتى يصلي التحية وتفضل بعشرين وكمة زيادة على الايام الاخر
باربع ركعات وبالغ في الدعاء والتلاوة القرآن والخضوع وتكثر
الدعاء والتصدق في هذا اليوم فان الاعمال فيه تضاعف بنحو ان
يكون هذا اليوم كفارة لامر عمرك وستجيب في يومه وفي ليلته الصلوة على
النبي والتالي فضله وروي انه من قرء الصافات يوم الجمعة حفظ من
كل آفة وبلية وان مات في ذلك اليوم فان شهيدا هذا ما اقتضاه الحال
في هذه الرسالة على العجالة والمدد سبحانه اولا واخرا وظاهرا وباطنا

والصلوة على محمد وآله تمت الرسالة في عصر يوم الخميس
خامس عشر جمادي الاول سنة ١٢٤٠ الف
من الهجرة النبوية على صاحبها
الف الف
سلام
وتحية

تصوير صفحه آخر رساله آداب السلوک